منتخب مناقب غوثیه

بنام یکتای بی همتا

مشهورترین ومحبوب ترین اولیاء الهی درمیان مسلمانان تمامی کشورهای اسلامی حضرت عبدالقادرگیلانی بوده اند درحالیکه درموطن خودشان به بهانه واهی داشتن مذهبی دیگر از نظر هموطنانشان پوشانده نگاه داشته شده اند ،پس از حداقل ده سال تحقیق درآثار ایشان تردیدی دراین برای بنده باقی نیست که حضرتشان همانند پدران بزرگوارشان درطول حیات بسیار پربرکتشان حتی لحظه ای از حقانیّت امیرمومنان علی (ع) ویازده فرزند معصومان چشم برنداشته واگر چه درتمامی سالها تلاش شده این حقیقت از دیده های مسلمانان دنیا پوشانده گردد ،حضرتشان با درایت تمام ردّپاهای لازم برای هر صاحب عقلی را درنوشته ها و حتی در نمازحاجت معروفشان ازخود بجای گذاشته اند که چهره منکرانشان را برای همگان آشکارمیسازد.به فضل خدای یکتا این حقیقت با تکیه برنوشته های خودشان درنوشته ای جداگانه مستدل خواهد شد.

تا آن زمان برشما مبارک باد ای فرزندان ایران ،داشتن چنین پدری معنوی که تاج سر همه پدرانمان بوده و خواهند بود.

برشما گوارا باد فرزندان حقّ جوی ایران کلمات و نگاه های به نهایت مهربان عزیزمان

سرورمان و آبروی دو دنیایمان حضرت عبدالقادرگیلانی

که با آغوش باز در انتظارتان هستند و خواهند بود

گوارایتان باد

بسم الله الرَّحمن الرَّحیم

مقدمه مترجم ترک

کتاب مناقب غوثیّه که منتخبی از مناقب حضرت عبدالقادرگیلانی میباشد توسّط آقای محمّد صادق شهابی(ازشیوخ مولوی)تهیّه ونوشته شده راآقای ترکزاده-حافظ قرآن-محمّد ضیاءالدّین

درسال ۱۳۱۰هجری ازاصل فارسی آن به زبان ترکی عثمانی ترجمه نموده وبه نام عربی

تنشیت الخاطرنبزتُ من مناقب غوث عبدالقادرمنتشرنمود(که به معنای گزیده ای ازمناقب عبدالقادرگیلانی که زنده کننده قلوب است میباشد).به دلیل زبان بسیارادبی وسنگین که درکتاب

بکاربرده شده آن را ساده وخلاصه می نمائیم.

به دلیل شهرت فراوان ومقام بالاوبا اهمیّتی که حضرت عبدالقادرگیلانی درعرصه تصوّف دارا هستندوبه اندازه کافی شناخته شده می باشنداززندگی حضرتشان به ارائه اطلاعات مختصری کفایت نموده وازکرامات ایشان مختصری ذکرمینمائیم.

سلطان الاولیاء غوث الاعظم حضرت عبدالقادرگیلانی درسال ۴۷۰هجری(۱۰۹۵ میلادی)در

قریه نیف ازاستان گیلان واقع درحاشیه جنوبی دریای خزربه دنیا آمده اند.ازطرف پدر(شریف)وازطرف مادر(سیّد)میباشند.یعنی ازطرف پدربه حضرت (امام)حسن ع وازطرف مادر به حضرت (امام)حسین ع میرسند.

درسال ۵۶۱ هجری (۱۱۶۶میلادی)درسن۹۱سالگی وفات نموده اند.

تربت ایشان دربغدادمیباشد.طریقت قادری که ایشان بنیان نهاده اند هم اکنون؛هم چنان ازقوی ترین وپررواج ترین طریقت ها میباشد.ازحضرت گیلانی کرامات بزرگ بسیار زیادی دیده شده است.محی الدّین عربی دلیل ظهوراین همه کرامات ازایشان را مورد خطاب گرفتن ایشان

ازسوی ذات ذوالجلال با لفظ (کُن) اعلان نموده ونوشته است:

کرامات ایشان قبل ازتولّدایشان ازهنگامی که دربطن مادرمکرّمشان بوده اند شروع به ظهورنموده اند.پس ازتولّدایشان درماه رمضان امتناع ایشان ازخوردن شیرمادراز اذان صبح تا اذان مغرب تاحدّی

مشهورومورديقين واقع شده بودکه درسال بعد بدليل ابری بودن آسمان درآخرين روزهای ماه شعبان مردم رجوع به مادرمکرّم ايشان می نمايند وميپرسندآيا طفل

شيرخورده يا نه؟ وپس ازامتناع طفل ازخوردن شيرمردم به حلول ماه رمضان يقين يافته روزه را آغازنموده اند.

عزيمت به بغداد برای تحصيل علوم راخودايشان چنين بيان فرموده اند :

"درسالهای کودکی درروزعرفه برای کاربه مزرعه رفته بودم.ازدُم گاوی گرفته درپی او ميرفتم.حيوان به زبان آمده به عقب برگشت وگفت :«توبرای اين خلق نشده ای وماموربه اين کار نيستی.»ترسيدم وبازگشتم.جريان رابرای مادرم توضيح دادم وگفتم برای تحصيل علم قصد رفتن به بغداد رادارم.مادرم گريست.ازهشتادسگه طلائی که ازپدرم به ميراث مانده بود

۴۶عدد آنرابه زيربازوی لباسم دوخت.ازمن قول گرفت تحت هيچ شرائطی دست ازراستی وراستگوئی برندارم.سپس اجازه رفتن داد.همراه کاروان کوچکی به راه افتاديم.پس ازگذشتن

ازهمدان گروه کثيری ازاشقياءراه را برما بستند.کاروان مارا يغما کردند.يکی ازآنهاازمن پرسيد: "توچيزی داری؟" من هم گفتم : " ۴۶سگه دارم.درزيربازوی لباسم دوخته شده."فکر

کرداورادست انداخته ام.مرا رهاکردورفت.يکی ديگرآمدوهمان سئوال وجواب تکرارشدتااينکه

مرابه پيش رئيسشان بردند.درجائی مشغول تقسيم اموال دزدی بين خودبودند.ازمن پرسيد :

"طلا داری؟" وقتی گفتم دارم لباس ازتنم بيرون آورده آن را دريدندوطلاها را بيرون آوردند.

پرسيدند چراجای اينهارابه ماگفتی؟ گفتم" مادرم ازمن قول گرفته تحت هيچ شرائطی دست ازدرستی وراستی برندارم.من به عهدم خيانت نمی کنم."رئيس دزدان پس ازشنيدن اين حرفم به گريه افتادوگفت :"اين همه سال است که من به خالقی که مرا خلق کرده خيانت ميکنم."

اظهارپشيمانی کردوگفت که راهزنی را رهاميکند.همراهانش نيزگفتند:"درغارت انسانها وراهزنی رئيسمان بودی حالا درتوبه کردن هم رئيسمان باش."همگی توبه کرده اموالی راکه يغماکرده بودند پس دادند.

دربغدادازبسياری علماءتحصيل نمودودرسالهای جوانی درمدرسه استادش جناب ابوسعيد-

محرّمی به وعظ مشغول شد.زمانی که تعدادشنوندگان وعظ های ایشان به حدّی رسیدکه درمدرسه جای کافی نبود؛مستمعین تصمیم به بزرگ نمودن مساحت مدرسه گرفتند.بعدها

تدریس ووعظ را رها نموده به صحرا رونهاد.تمامی زمان خودرابه عبادت وریاضت درخرابه های کرخ میگذراند.

خودایشان چنین نقل نموده اند :" حدود ۲۵سال قبل به تنهائی درصحراهاگشتم.بعدازنمازعشاء تاصبح قرآن کریم خواندم.شبی نفسم قصدخواب نمود؛نخوابیدم.چهل روز روزه گرفته پس از آن افطارنمودم.ضمن ریاضت شخصی پیشم آمدبه شرط اینکه مخالفت نکنم قبول کرد رفاقت نماید." گفت :" اینجاصبرکن برمی گردم." ورفت.یکسال بعدآمد.درهمان جا منتظروی بودم. قدری نشستیم وبازگفت :" تابرنگشتم اینجاراترک نکن." یک سال منتظرشدم.آمد.به همراهش شیرونان داشت. گفت : " من خضرم.امرشدم به آوردن اینها برای تو."بعد به همراه هم به بغدادآمدیم." دربغدادمجدّداً به تدریس و وعظ پرداخت.شهرتش بسیارشد.

پسرش عبدالوهّاب چنین شرح داده است :

" پدرم جمعه؛سه شنبه وشنبه هاصبح برای علماءوصالحین صحبت مینمودند.چهل سال این روش ادامه یافت.ضمناً سی وسه سال درمدرسه خود به شاگردانش تدریس علم نمود.

درهنگام سخنان ایشان بعضاً دیده میشدکه چندنفرازخودبیخودشده واز دنیا میرفتند.مواعظ ایشان را ۴۰۰(چهارصد)نفریادداشت می نمودند.این افراد ازشدّت شلوغی مجبوربودند نوشته های خودرا برپشت دیگری بنویسند.درسیزده رشته علمی وفنّی تدریس نموده اند.سخنان شان درنهایت صراحت وتاثیربود.افرادشقیّ القلب با دیدن ایشان قلبشان به لطافت گرائیده ودرخود ترس وهیبت خاصّی احساس مینمودند.تعدادمستمعین گاهی به هفتادهزارنفرمیرسیدوآنان که در دوردست می نشستند صدای ایشان را درست مانند کسانی که درکنارشان بودند می شنیدند.

هنگام پاسخ به سئوالات شاگردانشان هیچگاه عصبانی نمی شدندودرنهایت صبررفتارمی – نمودند.آنان که ایشان راملاقات مینمودندیقین می یافتندومی گفتندکه :" ازاو کریم ترومهربانتر

کسی نمیتواندباشد."

مستخدم ایشان با نان در دست درکنار درب ورودی مدرسه می ایستادوچنین ندا مینمود :

" آیا کسی نیست که غذابخواهد؛نان بخواهد؛جای خواب بخواهد؟بیاید."

علاّمه ابن نجّارجُبّانی گفته که ازایشان چنین شنیده است :

" تمامی اعمال راکنکاش نمودم؛ بهترازخوراندن غذا و اخلاق خوب چیزی نیافتم .اگرازدستم بیاید هیچ فقیری را تنها نمی گذارم ،همه شان راسیرمیکنم.همین حالا اگرهزارسکه طلا بدستم برسد شبانه همه را به عنوان صدقه تقسیم می کنم."

ابوسعید کیلوی گفته است : " درهنگام حضوردرمجلس حضرت غوث الاعظم، بنده حضرت رسول الله (ص)ودیگرپیامبران را دیدم.ملائک برای حضوردرمجلس ایشان فوج فوج ازآسمان فرومی آمدند.یکبارحضرت خضر(ع) رادیدم،فرمودکه : هرکس خواهان رسیدن به فلاح وسعادت در دنیا میباشد به حضوردرمجلس شیخ عبدالقادرمداومت نماید."

امام ربّانی چنین فرموده اند :

" حضرت عبدالقادرگیلانی به نقطه نهائی ولایت محمّدیّه(ص) واصل گردیده است.دراین امّت بیشترین کرامات ازایشان دیده شده است.روزی درحین ایرادخطبه حضرت خضر(ع)را دیدند که درحال عبور ازمقابل درب بود.به ایشان میفرمایند :" ای پسراسرائیل بیاوبه سخنان مبارک حضرت محمّد(ص) گوش بسپار."

ابوالهروی چنین گفته است :

"به حضرت غوث الاعظم ۴۰سال خدمت کردم.شبی دراتاق ایشان خوابیدم.دراوّل شب نماز خواندن ایشان را مشاهده نمودم.نمازشان زیادطول نکشید.سپس تاگذشتن یک سوّم ازشب به ایراد ذکرپرداختند. المُحیط ؛ الرّب؛ الشّاهد؛ المُصوّر؛ گویان ذکرمی نمود.اورادرحالی که کوچک وضعیف شده بود دیدم.سپس وی راخیلی بزرگ دیدم.یعنی کوچک وبزرگ میشد.سپس

درهوا اوج میگرفت؛بالا وبالا میرفت وازنظرم ناپدید میشد.سپس ایستاده به نمازدیدم ایشان را.

سوره های طولانی قرائت نمود.سجده هایشان به غایت طولانی بود.دوسوّم شب به این شکل

گذشت.بعدازآن دعانمود.التماس وزاری نمود.دراین اثناء نوری که ازحدّ طاقت چشمانم قویتر

بودوی را دربرگرفت.ازاطراف اوندا‌های سلامٌ علیکم سلامٌ علیکم راشنیدم.به این سلام ها پاسخ
داد.این حالت تا صبح طول کشید."

رجب الذاری چنین بیان نموده :

" درسال ۶۱۶هجری درشام ازشیخ موسی پسرحضرت عبدالقادرگیلانی شنیدم : پدرمرحومم

روزی می فرمود:

" روزی به صحرا رفتم ومدّتی آنجا ماندم.بدلیل نیافتن آب بدنم بسیارگرم شده بود،جناب حقّ

ابری فرستاد،باران بارید،فراوان ازآن نوشیدم سپس غرّشی ازمیان آن برخاست وصورتی
ظاهرشدوصدائی به گوشم آمد:

"ای عبدالقادرمن ربّ وخالق توهستم حرام ها را برای تو حلال نمودم."من بلافاصله به خدا

پناه بردم و(اعوذبالله من الشَّیطان الرَّجیم)راخواندم وفریاد برآوردم : گم شوای ملعون واورا فراری
دادم.آن چیزی که خودرا شبیه نورنشان داده بود به ظلمت برگشت آن صورت نیز تبدیل به دودی
شد.بازخطاب به من گفت :

" ای عبدالقادر باتکیه برعلوم وقوف خود ازحیله من نجات پیداکردی.من تابحال به همین

شکل هفتاد نفرازاهل طریقت رافریب داده وگمراه نموده ام." من هم گفتم :

"ای ملعون نجات من تنها بافضل ولطف واحسان ربّم است. "

به پدرم گفتم :" ازکجا فهمیدید این صدای شیطان است؟" چنین پاسخ فرمودند :

"ازاین جمله شیطان که گفت حرام ها را برتوحلال کردم فهمیدم ."

شیخ بزرگ حضرت الدّبّاسی لقب (بازُ الاَشهَب) یعنی شکارچی که شکارخودرا ازدست نمیدهدرا به ایشان داده وخرقه خودرا به ایشان پوشانده .

حضرت عبدالقادرالطاف مخصوصی ازحضرت حقّ دیده ودرزمینه های وسیعی اذن تصرّف دریافت نموده است.کرامات وتصرّفات حضرتشان همانگونه که درحیاتشان جریان داشته بعدازوفاتشان تازمان قیامت نیز ادامه خواهدداشت.ازیونس امره واشرف اوغلورومی نیزاشعاری درمدح ایشان سروده شده است.حضرت عبدالقادرگیلانی صاحب اثرات فراوانی هستند.قسمتی ازآنها مجموعه های فراهم آورده شده ازیادداشت های تهیّه شده ازوعظ های ایشان میباشد.پنجاه عنوان ازکتاب های ایشان بسیار مشهور وشناخته شده هستند.برخی ازآنها عبارتنداز:

غُنیت الطّالبین ،فُتوحُ الغیب،فَتحُ الرَّبانی،فیوضاتُ الرَّبّانیّه،جَلاءُ الخاطر،مواهبُ الرَّبانیّه،یَواقیتُ الحِکَم،عُمدَةُ السّائِلین،سِرُّالاسرار،سِراجُ الوَهّاج، کَنزُالاعظم، حِزبُ الخیرات،حِزبُ التَّضَرَّعُ،قصیده تصوفیّه،منظومه لمعیّه،منظومه فی-التَّوسّل،قصیده اللَطیفه،قصیده تعیّه،قصیده میمیّه،قصیده عینیه،دیوان غوث-الاعظم.

درحدیث شریفی ازقول پیامبراکرم(ص)نقل شده که درمحل ذکردوستان خدا(اولیاءالله)رحمت الهی نازل میگردد.انشاءالله خواندن مناقب حضرت غوث الاعظم که از اولیای بسیارموردمحبّت جناب حقّ میباشند وحاوی درسهای پرقیمت وعبرت میباشد وسیله ای برای نزول رحمات الهی وتلطیف قلوب خواهد شد.جناب حقّ به این وسیله وحرمت آن همه ما راموردعفو ومغفرت قرار دهند.آمین.

طاهرحافیظ اوغلو

بسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم

مقدّمه دوم ترک

حمدوثنای بی پایان می فرستیم برجناب حقّ که یگانه وبی نظیرهستندومژده دهنده وبیم دهنده ایشان رسول اکرم(ص)وبرخاندان پاک ایشان که به مراتب حقّ الیقین واصل گردیده اند.پس ازنیازبه درگاه باری تعالی برای رضایت ازاصحاب بلندمرتبه حضرت پیامبر،دعایمان چنین خواهدبود:

" ای ربّ مابه آنان که به دین یاری می نمایند توهم یاری فرما،دشمنان دین را هلاک وپریشان گردان یا مالک یا قادر ."

جناب حقّ دوستان خودرا ازضعف های بشری پاک نموده،وذکریادایشان راوسیله ای برای دفع بلاها ونزول رحمات قرار داده است.همانگونه که خورشیدرابانورش میشناساند،اولیاء خودرانیزباکراماتشان مشهورنموده است ومنتسبان به آن اولیای بزرگ را ازفریبهای نفسانی وشیطانی محافظت نموده است.

یکی ازوالاترین نمونه های این اولیاء سلطان الاولیاء، برهان الاصفیاء،قطب الاقطاب،بازُالاَشهَب، ثمرفؤادجناب رسالت مآب، امام الواصلین،سیّدالعارفین،غوث الاعظم الرّبّانی،هیکل النّورالصَّمَدانی، السّیّد،الشّیخ،شیخُ الشّیوخ ،اباصالح،محی الدّین عبدالقادرگیلانی الحسنی الحسینی (قدّس سرّه تعالی) که ذکرمناقب شان باعث جلای قلوب وبازشدن چشم قلبها وزائل شدن غمها و کدرها میباشد.

قسمتی ازمناقب حضرت غوث الاعظم دراین کتاب که اصل آن به زبان فارسی است فراهم شده است واصل آن که به نام مناقب غوثیّه می باشد توسّط حضرت شیخ محمّدصادق الشَّهابی السَّعدی القادری نوشته ومنتشرگردیده است.با هدف مورد استفاده قرار گرفتن این اثرتوسّط کسانی که به زبانهای فارسی وعربی آشنائی ندارند وبا هدف جلب رضایت خاطرحضرت غوث الاعظم ،بدون توجّه به ضعف توانم،اقدام به ترجمه آن به زبان ترکی نمودم.با پناه بردن به روحانیّت مقدّس جناب

پیامبروحضرت غوث اعظم نام " تنشیت الخاطرنبضَطٌ مِن مناقب الغوث عبدالقادر" را برترجمه آن نهادم.ازکاستی هائی که ناشی از ضعف قلم بنده میباشد ازپیش عذرمیخواهم.

نهم شوال ۱۳۱۰استانبول-سلطان کاله لی زاده-حافظ محمّد ضیاء الدّین

تولّدایشان :

حضرت پیرعبدالقادر(قدّس سرّه) درسال ۴۷۰هجری دراوّلین شب ماه رمضان بدنیاآمده اند.خودایشان تاریخ تولّدشان رابابیت زیر بیان فرموده اند : (ترجمه نزدیک به متن ترکی چنین است :)

"بدون شک سلطان الرّجال با عشق آمد و با کمال وفات نمود."

کلمه عشق که دربیت ذکرشده با حساب ابجد ۴۷۰ یعنی به تاریخ تولّدشان وکلمه کمال ۹۱ یعنی سنّی که ایشان وفات نموده اند اشارت دارد.

برای پی بردن به تاریخ وفاتشان می بایست دوکلمه عشق وکمال راباهم حساب نمود که مجموع آنها

۵۶۱ میشودکه مقارن با تاریخ وفاتشان میباشد.

درشب ولادت حضرت غوث اعظم کرامات بسیاری دیده شده .برخی ازآنها بدین شرح میباشند:

پدرحضرت غوث به نام السّیّد ابوصالح درخواب حضرت پیامبر(ص) اصحاب واولیاء را جمع شده دریکجا میبیند .دراین اثناء حضرت پیامبر(ص) میفرمایند :

" ای اباصالح ،جناب حقّ امشب به تو فرزندپسرکاملی عطا فرمود.اوفرزندمن است.مرتبه او ازبقیّه

اولیاء واقطاب بلندترخواهدبود. "

درشب تولدحضرت غوث اعظم ۱۱۰۰فرزند پسربه دنیاآمده وهیچ فرزند دختری به دنیا نیامده.تمامی آن ۱۱۰۰ فرزندپسر به حرمت حضرت غوث اعظم ازجمله اولیاء گشته اند.

شیخ محمّد عیسی برهان یارچنین میفرماید:

"درهمان شبی که حضرت غوث اعظم به رحم مادرنازل شده اندبسیاری ازاولیاء، ازسلب پدربه رحم مادرنشسته اند.حقّ تعالی چنین تقدیرفرموده اندکه ایشان ازفیوضات حضرت شیخ بهره مندگردند."

مادرحضرت غوث اعظم چنین میفرمایند :

"تولدپسرم عبدالقادرمصادف با ماه مبارک رمضان گردیده بود.درطول این ماه درطول روزتا زمان افطارهیچگاه ازمن شیرنمی خورد.فقط بعدازنمازمغرب بود که میتوانستم به اوشیردهم."

حضرت غوث اعظم دریکی ازقصائد خودبه این موردچنین اشاره میفرمایند :

" درآغاز،کارم ذکربسیارنمودن نام الله بود، هنوزدرگهواره بودم که به روزه گرفتن مشهورشده بودم."

......

زنده شدن مرده

درکتاب اسرارالطالبین چنین بیان شده است :

حضرت غوث روزی هنگام عبورازمحلی شاهدمشاجره بین یک مسلمان ویک مسیحی شد.مسلمان میگفت :

" پیامبرما ازدیگر باقی پیامبران بزرگتروبرتراست وحتی افلاک برطبق حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک برای ایشان آفریده شده است.ولی مسیحی این راقبول نمی کردوبرتری حضرت عیسی را ادّعا مینمود.حضرت گیلانی پس ازشنیدن این گفتگوفرمود :

" توبرتری عیسی (ع) را باکدام دلیل ادّعا می کنی؟"

مسیحی پاسخ داد : "پیامبرما عیسی(ع) مرده هارا زنده می کرد.آیا پیامبرشما چنین معجزه ای دارد؟"

حضرت گیلانی درپاسخ فرمود :

" من پیامبرنیستم .یک مسلمان ازامّت پیامبرهستم.با این حال اگرمرده ای را زنده کنم مسلمان میشوی؟"

"آیا تو زنده خواهی کرد؟" واضافه کرد :" بله قبول دارم.تویک مرده رازنده کن من بلافاصله مسلمان میشوم ."

براساس این ادّعا هرسه به طرف گورستان راهی شدند.به محض ورود به قبرستان حضرت گیلانی

فرمود: " زنده شدن صاحب کدام مزار را میخواهی؛ نشان بده."

مسیحی دربرابر یک مزار بسیارکهنه وقدیمی ایستاد :" صاحب این مزاررا زنده کن اگرمیتوانی. "

حضرت غوث پرسیدند :" پیامبرتوبرای زنده کردن مرده ها چه می کرد و چه می گفت؟ "

مسیحی گفت :"حضرت عیسی بربالای سرمرده ای که قصدزنده کردن آن راداشت می ایستاد ومیگفت

ـ قم به اذن الله- یعنی به پاخیزبه اذن الله."حضرت غوث بربالای قبرایستاد وبه قبرخطاب فرمود:

"قم به اذن الله" ،قبربلافاصله بازشد ومرده ای که ازاثری ازاجزای بدنش باقی نمانده بودازمزار خارج گردیده به پا ایستاد. سپس شیخ به مرده امربه بازگشت فرمود.اوهم به مزارش بازگشت وقبربه حالت قبلی خودبازگشت.مسیحی پس ازمشاهده این کرامت والا که به هدایت جناب حقّ انجام گرفته بود ازباطل روی گردانده ،شهادت آورده ومسلمان شد.

غرق شدگان در دجله

درهمان کتاب این کرامت حضرت شیخ نیزذکرشده است :

حضرت غوث روزی به همراه مریدان خودبه کنارنهری آمده بودند،درضمن استراحت درآنجا مشاهده شد که بانوان آن منطقه به وسیله ظروف خود ازنهرآب میبردند.درمیان آنها زنی سالخورده بود که هنگام حمل آب ناله کنان اشک میریخت وفریادمیکرد.حضرت شیخ پس ازمشاهده این وضع به

همراهان فرمودند: " یکی ازشما برود ودلیل فریادوفغان این زن سالخورده رابپرسد وبرگردد."

یکی ازمریدان به کنارزن رفته پس ازگرفتن پاسخ بازگشت وگفت زن میگوید :"دردمن ازحسرت یعقوب نسبت به یوسف تلخ تروعمیق تراست.پسررشیدی داشتم.دختری هم شأن اوبرایش پیداکردیم وازدواج کرده بودند.پس ازمراسم عروسی به همراه همراهان خودبرای رفتن به ساحل مقابل رودخانه دجله سوارقایق شدند.قایق پس ازرسیدن به وسط راه بادرگرفتن یک بادشدید واژگون شده ومسافران قایق همگی غرق شدند.باوجود گذشت بیست سال ازاین حادثه هنوز هم نتوانسته ام تلخی آن حادثه را ازقلبم خارج کنم.هروقت برای گرفتن آب به کناررودخانه میایم به یادآن روزمی افتم.به پسرم،یکی یکدانه ام میگویم کجا رها کردی مادرت را ورفتی؟گریه وزاری سرمیدهم وازکنترل خارج میشوم."

حضرت پیرپس ازشنیدن سخنان زن ازمریدش چنین فرمود :

" بروبه آن زن بگوغصّه نخوردوگریه وزاری رارهاکند.باکمک جناب حقّ ودرسایه همّت رسول اکرم جدائی اش به پایان خواهدرسیدوبه پسرش خواهدرسید.این مژده رابه اوبده."

مرد مژده رابه زن رساند امّا زن به حیرت افتاده گفت :

" چه خوش گفتی امّا این کار چطورشدنی خواهدبود؟فرزندی که بیست سال پیش مُرده چطوربازخواهد گشت؟تنهاموقعی که من بمیرم درآنجا به اوخواهم رسید." گفت وبه گریه ادامه داد.مردپس ازشرح ماجرا به حضرت پیر واینکه زن هنوز گریه می کند، حضرت پیر روبه درگاه خالق آسمانها وزمین نموده وچنین نیاز فرمودند :

" ای پدیدآورنده عالم ها ازنیستی، خدای قیّومم که توانا به انجام هرکاری هستی،فرزنداین زن بیچاره رابه همراه همسرش وهمراهیانش که درآب خفه شده اند رابه احسان ولطف خود زنده کن، قلب های پرغم ما راشادکن.این را ازتو نیازمی نمایم. "

مدّتی درمراقبه ماندند،پس ازاینکه اثری ازاجابت دعا دیده نشد، به مثال امواج دریای عمّان امواج قلبشان به جوشش آمد وبه درگاه احدیّت به این صورت به نیازپرداختند :

" ای اله ما، ای مولای ما، این نیازبنده ات عبدالقادرتا بحال بجا آورده نشد.ازاین تاخیر، ازقدرتت به حیرت افتادم یا ربّ."

پس ازآن از هاتف غیبی ندا آمد :

" ای عبدالقادر،تمامی آرزوهای تودر درگاه عزّتم مورد قبول واقع میشود.امّا افعالم به حکمتم با تأنّی به منصّه ظهور میرسد، با عجله انجام نمی پذیرد.با دادن مهلت، احسان وعنایت می فرمایم.آیا نمی - دانی که با اینکه قدرت خلق کائنات رادریک آن داشته ام آنهارا درشش روزآفریده ام.این ازاین رو بود

که خواستم به بندگانم نشان دهم که نباید درکارها عجله کنند."

پس ازاین خطاب الهی رودخانه موّاج گردیده به هم آمیخت.پسرآن زن به همراه عروسش وهمراهانش از رودخانه خارج شده بیرون آمدند.با دیدن این منظره زن عقل ازکف داد و بیهوش برزمین افتاد.همه مسلمانانی که درآنجا بودند با دیدن این کرامت بی نظیربه سجده افتادند.اکثرآنانی هم که آنجا بوده ومسلمان نبودند شهادت آورده مسلمان شدند.

حضرت غوث برای این احسان بزرگ شکرنموده فرمودند :

" ای خدای قادروقیّومم ، قدرت ذاتت بسیاربزرگ وبی نهایت است.هرآرزو را توبجا می آوری،مرده وپوسیده، نام ونشانی ازخود برجای نگذاشته هارا تو جان تازه میدهی و زنده ها را تو می میرانی."

الطاف الهی

دررساله حقیقت الحقائق چنین نوشته شده است :

درزمان حضرت شیخ تنها پسر یک زن سالخورده در دریا غرق وجسدش گم شده بود.زن دربرابرتلخی ازدست دادن فرزند تاب نیاورده به خدمت حضرت غوث آمد وعرض کرد :

" ای سلطان الاولیاء، با مرتبه غوثی که حق تعالی به تواحسان فرموده ایمان دارم که میتوانی مرده هارا زنده کنی.دربرابرتلخی غرق شدن تنها فرزندم در دریا نمی توانم طاقت بیاورم.لطف بفرما وبرای برگرداندن اوبه من لطفت را ازمن دریغ مدار." به همین منوال بسیار ناله وزاری نمود.

درنهایت جناب پیربه زن فرمود : " حالا به خانه ات برو، به اذن واحسان خدا پسرت به خانه بازگشته است." زن با شادی به خانه بازگشت اما پسرش رادرخانه ندید .بادلشکستگی وناامیدی درحال گریه وزاری مجدداً درحال گریه وزاری خدمت حضرت شیخ آمد، ضمن گریه وزاری گفت که پسرش به خانه بازنگشته .شیخ مجدداً همان جملات رافرمود وامربه بازگشتن زن به خانه اش فرمود.زن مجدداً باامید به خانه بازگشت ولی بازهم فرزندش رادرآنجا ندید.مجدداً خدمت حضرت شیخ آمده وضعیّت راعرض نمود.پس ازآن شیخ سرمبارکش را دردستان گرفته مشغول مراقبه شدند.سپس رو به زن نموده فرمودند :

" به خانه ات برو، حالا پسرت به خانه آمده ."

زن این بار پسرش را درخانه درانتظارخودیافت.زن غرق درشادی وشعف به قصد عرض تشگر خدمت حضرت شیخ آمد.پس ازرفتن زن حضرت شیخ ازمقام محبوبیّت روبه درگاه حقّ تعالی نموده

چنین نیازفرمودند :

" ای خالق همه مخلوقات ،ای خدای من که به همه انسانها وجن ها جان داده ای، این بنده عاجزت را درحضورآن زن دوبارخجالت زده فرمودی." پس ازاین نیاز ازطریق الهام این فرمان الهی در رسید :

" ای عبدالقادر ،دراوّلین بارعرض نیازت به ملائک امر جمع آوری اجزای بدن غرق شده در دریا را دادم.دردومین عرض نیازت به جسدش با نام (حیّ) خود تجلّی نموده به اوحیات بخشیدم.درسوّمین بارنیزازدریا خارج نموده به منزل مادرش رساندم."

حضرت غوث دربرابر این التفات رحمانی به شکر به سجده درافتادند :

" خدای من ، همه عوالم وهمه آنچه درآن هاست را به امر (کُن) خلق فرموده ای.درروز حشر نیزتمامی اجزای انسانها رادریک آن جمع فرموده آنها را حشرنموده وحیات ابدی خواهی بخشید.اکنون نیززنده نمودن این مرده برایت هیچ است."

مجدداً خطاب آمد :

" ای محبوب درگاهم سیّد عبدالقادر، ازاین مقدارلطیفه ام مرنج ، توهرچه آرزوکنی قبول خواهدشد

هرچه خواهی نیازکن ."

حضرت غوث دربرابر این لطف عظیم چنین نیازفرمودند :

" ای اله ما، خالق ما ،دربرابر بزرگی ذاتت چیزی نتوانم نیازنمود، تقدیر الهی هرچه باشد همان را احسان فرما ."

" ای عبدالقادر، ازخزانه غیب الهیم توراچنان مرتبه ای بخشیده ام که روزجمعه نگاهت به هرکه افتد او به زمره اولیاء درآید، خاکی که تو به آن نظرکنی توتیا شود."

" ای اله من ، ای خالق من، بالاتر ازمرتبه والائی که درحقّ این ناچیز عنایت فرمودی مرتبه ولایت

احمدی(ص) را احسان فرما که ولایتم حتّی پس ازکوچ از این دنیا نیز ادامه یافته اثرات کراماتم مدام باشد."

پس ازاین عرائض چنین فرموده شد :

" ای عبدالقادر، ویژگی خاصّی که به هیچ یک ازاولیائم نداده ام رابه تو بخشیدم.نامهای ولایت تورا هرکس ذکرنماید صواب برده وبه فیوضات بی نهایت نائل خواهدشد."

پس ازاین احسان الهی حضرت غوث سجده شکر بجا آورده حمدوثنا بجا آوردند.

آتش پرست

قاضی عمادی بن علوی بن نظام الدّین چنین نقل نموده است :

زمانی که درشهری به نام برهانپور بودم ،آتش پرستی هندی به همسایگی داشتم.اعتقاد وعشق این شخص نسبت به حضرت عبدالقادرگیلانی بسیارقوی بود.به جهت وابستگی وتعلقی که نسبت به حضرت شیخ داشت،هرسال ضیافتهای بزرگی ترتیب داده به تمامی مردم درسفره های رنگین به

افتخارشیخ غذا میداد.به وابستگیش نسبت به حضرت شیخ افتخارکرده می بالید.روزی این همسایه از دنیا رفت.آتش پرستها درآنجا مرده های خودرامی سوزاندند.برطبق رسوم خودهیزم فراهم نموده جسد وی را برروی هیزم ها قرار دادند،برروی هیزم ها روغن های قابل اشتعال ریخته آتش زدند.هیزم ها آتش گرفته با سروصدای فراوان سوختند.تنها جسدبودکه بدون کوچکترین تغییری باحکمت خدای یکتا باقی مانده بود.حتّی موهای جسد بدون تغییر وسالم مانده بود.هندوها بادیدن این وضع به حیرت افتاده ودرحقّ جنازه وآن مَردِ مُرده به گفتگو وبدگوئی پرداختند وبه این نتیجه رسیدند که مرد نسبت به آتش

گناهکاربوده واز این رو جسدش نسوخته وتصمیم گرفتند برای اینکه خودنیزمرتکب گناه نشوند جسدرا به رودخانه بیندازند.پس ازاینکه جسد به رودخانه انداخته شد، یکی از اولیاء الهی درآن منطقه درخواب حضرت غوث را مشاهده نمود که به او امر میفرماید:

" شخصی که امروزوفات نموده نسبت به بنده محبّتی صمیمانه داشته .اوازاولیاءالهی است، نامش –

سعدالله است وازفرزندان معنوی بنده است.او را بیاب ،غسل ده،نمازش رابخوان ودفنش کن.زیرا جناب حقّ چنین فرموده اند :

" ای عبدالقادر،مریدتورا دردنیا وآخرت نمی سوزانم .دردنیا با حسن عاقبت او را می میرانم."

براساس این خواب آن ولی خدا، جسدرا درساحل رودخانه یافته واوامررا بجا آورد.

مقام ایشان

درمیان مجاهداتشان حدود یک سال ایستاده به عبادت پرداخته اند،دراین اثنا که باعلوم باطنی مشغول بودند ازجناب حقّ چنین فرمانی صادرشد :

"ای غوث، سالهاست سختی ومشقت را انتخاب نموده درحال ایستاده به عبادت مشغول گشته ای دلیل این چیست؟"

" ای عالِمِ همه اسرار، خدای من، برذاتت همه چیزآشکاراست.روی زمین پراست ازکسانی که دوستشان داری وعاشقانت.از این رو خجلم ازاینکه پایم را دراز کنم ."

پس ازاین عرایض چنین خطاب آمد :

" پایت رابر روی گردن تمامی اولیاء قرار بده ."

براساس این فرمان الهی ، اولیای الهی پای حضرت غوث الاعظم رابرگردن خویش قبول نمودند.

شیخ امیرمحمّد الحسینی دراثرخود به نام لطائف الغرائب ازقول نصرالدّین محمود(قدّس سرّه) چنین نقل مینماید :

" حضرت قطب الاقطاب السیّد محی الدّین عبدالقادر(قدّس سرّه) فرمود:

"پاهایم برروی دوش تمامی اولیاء است. "

بلافاصله پس ازاین فرمایش ،ایشان تمامی اولیاء شانه های خویش رابرای اینکه زیرپاهای مبارک ایشان قرار گیرد خم کردند وهمینطور ماندند تا اراده حضرت غوث (گیلانی) چه باشد.

دراین اثنا خواجه معین الدّین الحقّ والدّین درغاری درخراسان مشغول ریاضت بودند.باشنیدن این فرموده حضرت غوث الاعظم (عبدالقادرگیلانی) سرشان رابیشتر ازبقیّه اولیاء خم کرده به زمین

گذاشته وگفت :

" پاهای مبارک جناب محی الدّین بر روی سرم باشد ."

حضرت غوث الاعظم پس ازدریافت چنین حالی ازخواجه، فرمودند :

" خواجه معین الدّین با شنیدن جمله ولایتم، قبل ازبقیّه اولیاء حرکت نمود.بخاطراین تواضع، محبوب جناب حقّ ورسول اکرم(ص) گردید.بزودی امر تصرّفی هندوستان بدست ایشان سپرده خواهدشد."

و همانگونه طبق فرموده ایشان شد.

شیخ محمّد جمال الدّین سهروردی(قدّس سرّه) دراثرخودبنام سیرالعارفین چنین نوشته است :

" خواجه معین الدّین ،مدّت پنجاه وهفت روز به همراه حضرت غوث الاعظم بوده اند وپس ازآن به انواع فیوضات متعالی رسیده بود."

آدم نقشبندی دراثرخویش به نام نکات الاسرار این نکته را بیان داشته :

شیخ مریدالدّین محمّد گنجی شکر(قدّس سرّه)هنگامی که درمجلسی ازجمله حضرت غوث یعنی :

" پاهایم برروی شانه تمامی اولیاء است." یادشد گفت : اگرمن هم درآن زمان میبودم البته شانه هایم را زیر قدم مبارکشان قرار میدادم .حتی با افتخار وغرور میگویم : " پاهای مبارک سرورمان گیلانی برروی تخم چشمانم باشد." زیرا مرشدم معین الحقّ والدّین(قدّس سرّه) ازجمله کسانی بود که شانه هایش را زیرپاهای ایشان قرار داد.پس حدّ من این است که چشمانم رازیر پاهای ایشان قرار دهم.

خلیفه فقیه حضرت شیخ حسن القطبی یعنی شیخ نورالله درکتابش (لطائف القادریّه) چنین مینویسد:

" شیخ الواصلین معین الحقّ والدّین حضرت چشتی ازحضرت غوث الاعظم تقاضای تصرّف معنوی عراق را نمود.حضرت غوث الاعظم به ایشان چنین فرمود:

" عراق را به شهاب الدّین عمرسهروردی دادم ، به توتصرّف هندوستان را می دهم."

نقشبندی

دربیست وپنجمین باب ازکتاب خوارق الاحباب فی معارف الاقطاب نوشته شیخ عبداللهی چنین آمده است:

خواجگی سرمست(قدّس سرّه) شنیده های خویش ازشیوخ بخارا را چنین نقل می نماید :

حضرت غوث الاعظم روزی که همراه جماعت خودبود رو به بخارا نموده فرمود:

" ۱۵۷سال بعداز وفاتم شخصی به نام بهاءالدّین محمّد نقشبندی با مشربِ محمّدی (ص) وقلندری به دنیا خواهدآمد،با خصوصیّات ولایتی من به کمال خواهدرسید وبه مراتب والائی نائل خواهدشد."

چنین نقل شده که جناب شاه نقشبندی متّصل به حضرت امیرکلال شده بود.به ایشان دستورذکرمدام

نام مبارک (الله) رابه ایشان تعلیم فرمود.حضرت نقشبندی براساس این دستور نام مبارک (الله) راذکردائم خویش قرار داده امّا موفّق به نقش اسم اعظم برقلب خود نشده بود.ازاین رو قبض عمیقی

برایش حاصل شده وشروع به گردش دربیابان ها با این حال نمود.روزی درحالی که باچنین وضعیّتی درحال حرکت بود با حضرت خضرعلیه السّلام روبروشد.پس ازسلام به همدیگرحضرت خضرفرمود: " ای بهاءالدّین برای رهائی ازاین تنگنا پیشنهاد میکنم توجهتان را منعطف به حضرت سلطان الاولیاء وبازُالاَشهَب نمائید ،بلافاصله نائل به فیض شده ازاین قبض رها میشوید."

درهمان شب درعالم رویا حضرت غوث الاعظم با انگشت مبارک به سینه وی اشاره فرمود.بلافاصله

اسم اعظم یعنی کلمة الله برقلب حضرت شاه نقشبندی نقش بست.حالت قبضشان رفع شده به کمالات بی انتها نائل شدند.زیرا پنج انگشت شبیه به نوشتاراسم جلاله الله میباشد.پس ازاین اشاره مقدّس حضرت شاه نقشبندی به مقصد اصلی خویش نائل گردید.وقتی ازخودشان دراین موردسئوال شد ،فرمودند:

" این یکی ازفیوضات ومددهای بی انتهاست.درآن شب سرورمان حضرت غوث درحقّ بنده عنایت واحسان زیاد فرمودند.پس ازآن شب مبارک بسیار فضائل نصیب شد."

متّصف شدن حضرت شاه به نام شاه نقشبندی به همین سببِ نقش بستن نام جلاله الله برقلب ایشان بدست مبارک حضرت غوث الاعظم بوده است.این نقش برقلب مداومت کنندگان بردعای خاصّ حضرت شاه نیزنوشته میشود.

ازجناب شاه نقشبندی پرسیدند:

حضرت غوث الاعظم فرموده اند پای من برروی شانه تمامی اولیاء قرار دارد،دراین مورد چه میفرمائید؟

"پاهای مبارک حضرت غوث الاعظم برچشمان وبصیرت من باشد." (عَلی عَینی وعَلی بَصرَی)

حضرت نقشبندی درحقّ حضرت غوث الاعظم این شعررا سروده اند :

پادشاه هردوعالم شاه عبدالقادراست

سرور اولاد آدم شاه عبدالقادراست

آفتاب ومهتاب وعرش وکرسی وقلم

نورقلب ازنوراعظم شاه عبدالقادراست.

ولیّ رانده شده

دراثر "ملفوظ الغیاثیّه" چنین نقل می گردد:

درزمان حضرت غوث الاعظم وضعیّت ولایت یکی ازاولیای بزرگ ازایشان گرفته شد.درزبان خردوبزرگ چنین بود :

" این آدم ازجانب حق مردود شده است." وسخن شخص رانده شده همینطور می چرخید.آن ذات درعین بیچارگی فریاداستمداد نمود پاسخی نیامد.به پیش هرکدام ازاولیاء الهی که رفت همه به یک زبان گفتند نامت را درلوح محفوظ درمیان اشقیاء دیده ایم ونامت ازمیان سعدا حذف شده است.

ازاینروصورت آن شخص به رنگ سیاه درآمد.درحالت پریشانی به درخانه حضرت غوث الاعظم آمده التماس و انابه نمود.حضرت گیلانی به ایشان فرمودند :

" ای فلان ،توهرقدرهم که ازدرگاه حضرت حقّ رانده شده ودرزمره اشقیاء درآمده باشی ،به اذن الله ، نجات تواز این وضعیّت ومورد قبول واقع شدن وجزء سعداء درآمدنت درحیطه ولایت ماست."

سپس درمقام محبوبیّت جناب حقّ برای پذیرش وقبول آن شخص دعاونیازفرمود.پس ازآن خطاب الهی واصل گردید که :

" ای غوث الاعظم، آیا نمی دانی که این بنده من نزد ۳۶۰ نفرازاولیای بزرگ من سرزده درخواست شفاعت نموده ومورد قبول واقع نشده؟ زیرا با قدرت ازلیم نام وی را درلوح محفوظ درزمره اشقیاء نوشتم.ازاینرو آیا آرزویت مورد قبول واقع خواهدشد؟ "

حضرت عبدالقادرگیلانی چنین التماس نمود :

" یا ربّنا ، قدرت شما برای هرچیزی کافی است.بنده مقبولت را میرانی ورانده شده را قبول می

فرمائی.قبول این بنده ات را درهرصورت استرحام مینمایم. "

جناب حقّ جَلَّ وعَلی فرمودند :

" ای عبدالقادر ، کارآن شخص را به تو واگذار نمودم، چنان که خواهی کن.شخصی را که تو بپذیری درنزد من هم پذیرفته است .شخصی را که توبرانی من هم میرانم ."

پس از این خطاب الهی حضرت غوث الاعظم ازآن شخص خواست صورت خویش رابشوید.درهمان لحظه جناب حقّ اسم آن شخص را ازمیان اشقیاء پاک نموده وارد سعداء فرمودند وسپس چنین فرمان فرمودند :

" ای عبدالقادر، احسان ذات ولائی ات درنزد الوهیّت من هم احسان است، به تو تصرّف عزل ونصب

را احسان فرمودم ."به این صورت مقام والای حضرت عبدالقادرگیلانی والاترو قابلیّت وتوانائی هایش درعرصه ولایت نیز وسیع ترگردید.

اشقیاء

ازمشایخ بزرگ نقل شده است :

هنگام بازگشت حضرت غوث الاعظم ازمدینه به بغداد، راهزنی برای غارت کاروان به کمین نشسته

بود.وقتی به آنجا رسیدند پرسیدند :

" اهل کجا هستی؟" راهزن جواب داد : " من روستائی هستم ." حضرت غوث الاعظم با نظری متوجه شدند که این شخص درلوح محفوظ جزء روسیاهان میباشد.دراین میان راهزن هم به فکرفرورفته باخود میگفت چنین عظمت وهیبتی تنهاوتنها میتواند ازآن شیخ عبدالقادرباشد.حضرت غوث الاعظم به او فرمودند :

" بله من عبدالقادر هستم ."

شخص پس ازدیدن این کشف وکرامت به التماس پرداخت :

" یا سیّدی، ای عبدالقادر، لطف وکرم فرما عنایت فرما ."

حضرت غوث الاعظم دلشان به حال راهزن سوخته برای اصلاح حال او به درگاه حقّ نیاز فرمودند.

خطاب الهی چنین آمد:

" ای عبدالقادر،راهزنی راکه درموردش التماس نمودی را به راه راست هدایت کن،ارشادنما،به او هدایت بخشیدیم، اورا از زمره اولیاء قرار ده. "

حضرت عبدالقادرگیلانی غوث الاعظم با نظرکیمیا اثرخویش نگاه پرتاثیری برآن اشقیاء نموده اورا

جزواولیاء درآوردند.

ضیافت الهی

ازمشایخ بزرگ نقل شده است :

غوث الاعظم چهل روز مشغول ریاضت شده بودند.به این نیّت :

ازغذاهائی که آماده میشوند چیزی نخورم وچیزی نیاشامم،فقط موقع افطار کمی آب بنوشم.جنابِ وهّاب جلّ جلاله تازمانی که برایم ازآسمان چیزی نازل فرمایند به همین ترتیب ادامه دهم.

به این شکل سی وهشت روز گذشت.درروز سی وهشتم سقف حجره شان بازشده شخصی وارد شد،دریک دست این شخص بشقابی ازطلا ودردست دیگرش کاسه ای ازنقره قرارداشت.این ظرفها راکه داخلشان پرازمیوه وخوراکی بودرادرمقابل حضرت گیلانی نهاد وعرض کرد:

" ای سرورم اینها را ازعالم بالا برای حضرتتان آورده ام."

حضرت پیرچنین فرمودند :

" اینها را بلافاصله ازاینجا بردار،زیرا جدّم رسول رسولان احمدمحمود محمّد(ص)سرورمان غذاخوردن درظروف طلا ونقره را حرام فرموده اند ."

با ردّ آن خوردنیها شخص ظروف رابرداشته وغیب شد.هنگام افطار، فرشته ای با خوراکی دربشقابی دردست آمده ،آن رادربرابر حضرت غوث الاعظم قرار داد وعرض کرد :

" ای غوث الاعظم، این ضیافت خاصّی برای شما ازجانب حیٌ وقادر میباشد."

حضرت غوث الاعظم بشقاب راگرفته به همراه جماعت ومریدانش میل نموده از مقام معشوقیّت حمدوسپاس بی نهایت فرمودند.

حضرت خضر(ع)

حضرت خضر(ع) درمورد حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) چنین فرموده است :

"برروی زمین هیچ ولی مانند سیّدعبدالقادرگیلانی وجود ندارد،مانندا‌وپیدانشود."

شیخ ابوموسی شعیب المغربی میفرماید که :

هنگامی که خدمت حضرت خضررسیدم ازایشان پرسیدم :

" ای نبیّ خدا درمورد شیوخ عصرمان وغوث الاعظم چه می فرمائید؟ "

این پاسخ را دادند :

" ای شیخ ،سیّدعبدالقادر،امام صدّیقین، حجّت العارفین وروح معرفت میباشد.نشان ولایت ایشان درمیان اولیاء بسیار والامیباشد ."

تاجرمصری

مشایخ بزرگ نقل نموده اند:

درقاهره تاجری بود که با اخلاص وابستگی وتعلق خاطرنسبت به حضرت غوث الاعظم داشت.این تاجر درنیّت ملاقات حضوری واعلان وابستگی شخصی به حضرتشان ودرخواست دستگیری حضوری ازحضرتشان راداشت.اما چهل سال میشد که این فرصت و امکان فراهم نشده ونتوانسته بود به بغداد رود.درنهایت فرصتی فراهم شد وبسوی بغداد براه افتاد.هنگامی به آنجا رسید که متاسفانه حضرت غوث الاعظم به عالم باقی کوچ نموده بودند.تاجرتا حدّی ازاین واقعه متاثر شد که نتوانسته خاک پای آن حضرت رابه چشمان خودبمالد وقصد انتحارنمود.اما تصمیم گرفت قبل ازآن مرقدآن حضرت رازیارت نموده تعظیم وادب بجا آورد.درحالیکه با تاثر وادب فراوان درمقابل مرقدآن حضرت ایستاده بود ناگهان مشاهده نمود که قبربازشده آن حضرت ازآنجا بیرون آمدند.حضرت گیلانی دست تاجر راگرفته وبیعت وی را قبول فرمودند.

با این کرامت والا آن شخص مستقیماً توانسته بود متّصل به حضرت غوث الاعظم گشته به آرزوی خویش نائل گردد.

نظام الاولیاء

شیخ حیدرخلیفه شیخ فریدالدّین گنجی شکر درباب چهاردهم ازکتاب خود بنام "اسرارالسّالکین" چنین نقل مینماید :

شیخ سیّدعمرازسلسله قادری درزمانی به عنوان خلیفه حضرت غوث الاعظم دربغداد حضورداشت شیخ الشّیوخ هندوستان ،نظام الدّین محمّد دهلوی در راه سفربه مکّه به بغداد واردشده بود.یکی ازمریدان سیّدعَمرخدمت نظام الاولیاء رسیده گفت :

" شیخم ومرشدم سیّد عَمرازذات عالیتان دعوت مینمایند ."

شیخ الشّیوخ پرسید: شیخ توازکجا مرا می شناسد؟

" شیخم ومرشدم ازاحوال شما اززمانی که ازهندوستان حرکت نموده اید واقف هستند."

پس ازاین جواب دعوت را اجابت نموده خدمت سیّد عَمر رفت ازوی خلیفگی دریافت نموده خرقه پوشیدوبه فیوضات حضرت غوث الاعظم نائل شد.نظام الاولیاء(قدّس سرّه) درسال ۷۲۵هجری در روزهجدهم ربیع الآخر وفات نموده است.درشهردهلی هندوستان دفن شده است.تربت ایشان از زیارتگاههای مشهور میباشد.

درچهارمین باب ازهمان کتاب ازشیخ ملقّب به شیخ الاسلام چنین میگوید :

برای ورود به طریقت درحال گرفتن اذن ازشیخ علامه ملتِ والدّین بودم.شیخ پرسید : "به توکدام از طرائق را بدهم ؟به کدام مرشد میخواهی متّصل باشی.؟"

من هم گفتم : " هرکدام که بالاترین باشد را بدهید به آن متّصل باشم."

فرمود: " افضل طرائق طریقت قادریّه است." وازسرورمان جناب غوث عهد داده وبه فیوضات متعالی نائل فرمودند.

اویس قرنی

دراثری بنام " منازل الاولیاء فی فضائل الاصفیاء" چنین نقل شده است :

سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) روزی به حضرات علی(ع) وعمرخرقه خودراعنایت نموده فرمودند :

" این خرقه مرا به یمن برای اویس قرنی ببرید.سلام مرا برسانید وبگوئید فرمودند امّت مرا دعاکن."

پس ازرحلت سرورمان حضرت حبیب الله(ص) ،حضرات علی(ع) وعمر خرقه مبارک راگرفته به سوی یمن براه افتادند.حضرت قرنی را درحال سجده یافتند.منتظر ماندند تا سرشان را ازسجده بردارند.درنهایت پس ازبرداشتن سرشان ازسجده به درگاه حقّ ،با هم سلام واحوالپرسی نموده امانت را تسلیم نمودند.حضرت قرنی با ادب خرقه شریف را گرفته، بوسیده وبر تن نمود.وقتی حضرات علی(ع) وعمر پیغام حضرت پیامبر(ص) مبنی براینکه " امّت مرا دعاکن" را رساندند، حضرت قرنی به سجده درآمده مدّت ظولانی دعانمود سپس سرازسجده برداشت وگفت : " برطبق فرمان حضرتشان دعا ونیازنمودم.جناب حقّ فرمودندکه : " ای اویس سرت را بردار، با نیازتو نیمی ازامّت نجیب را بخشیدیم، نیم دیگر را نیز با دعای غوث الاعظم که درآینده بدنیا خواهد آمد خواهم بخشید."

از اینرو عرض کردم : " یا ربّ ما این ذات ازچه طائفه ای است؟ ازکجاست؟ "

فرمودند که :

" ای اویس ،این ذات مقام صدق اعلی است که درسوره قمر آیه ۵۵فرموده ام. این مقام مقام (اوادنی)

درآیه هفتم سوره نجم است.اومحبوب حبیبم محمّد(ص) است حجّت من براهل دنیا تاروز قیامت است.هرآنکه محبوب مرا قبول نموده از وی اطاعت نماید نیرازمحبوبین من خواهدشد."

براساس این فرمان الهی سرم را برای اینکه زیرپای اوقرار دهم خم کردم و ولایت ایشان را تصدیق نمودم.

امام ربّانی

امام ربّانی ،شیخ احمد الفاروقی التّرمذی السّرهندی(قدّس سرّه) درکتاب خویش به نام مکتوبات میفرمایند :

" برای وصل شدن به غایت اصلی یعنی وصلت به الله دو راه وجود دارد :

یکی راه نبوّت که ازاین راه پیامبران به مقصد نائل میشوند.واین راه با آخرین پیامبریعنی سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) بسته شده است.

دوّمین راه : راه ولایت یعنی راه ولی شدن.ازاین راه تنها ازطریق وساطت واصلین میتوان رسید.

آنان که به وصلت رسیده اند شامل : اقطاب ،اوتاد، نجبا ودیگر اولیاء هستند.

واسطه این راه هم سرورمان شاه اولیاء سیّدنا علی المرتضی (ع) هستند.

سرورمان حضرت علی این مقام را ازآنجا دارند که قدوم مبارک سرورمان حضرت پیامبر(ص) برسرمبارک ایشان بوده است.

به همراه حضرت علی (ع) حضرت فاطمة الزّهراء حضرت حسن (ع) حضرت حسسین (ع) دراین مقام متعالی شریک وبرابرهستند.

برطبق بررسی وکنکاشم حضرت علی (ع) قبل ازآمدن به دنیا نیز درهمین مقام بوده اند.پس ازبدنیا آمدن به همان شکل ادامه داده اند.هرشخص که به طریقت سرورمان حضرت علی (ع) واردشده ونائل به فیوضات شود تنها با وساطت ایشان است که میتواند به وصلت برسد.زیرا شروع ونهایت این راه وابسته شده است به اولیاء. ازاین رو وبه این صورت که پس از دوره فیوضات سرورمان حضرت علی (ع) این منصب والا به حضرت فاطمة الزّهراء(س) وحضرت حسین (ع) و دوازده امام بخشیده شده است.

این سرورانمان یعنی دوازده امام در دوران خودشان تنها منبع اشاعه فیض الهی بوده اند وفیوضات الهی به واسطه ایشان وازطریق ایشان به دیگراولیاء منتقل شده ورسیده است.

درنهایت وراثت پیامبری به سرورومان حضرت غوث الثّقلین سیّدعبدالقادرگیلانی الحسنیّ الحسینی رسیده واین مقام والا به ایشان سپرده شده است.ایشان نیزعین دوازده امام (ع) فیوضات بی نهایت به امّت پیامبر واصل نموده اند.

اقتدار وقدرت تصرّف دوازده امام (ع) به هیچیک از اولیاء غیراز جضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) داده نشده است.این لطف وعنایت مخصوص شخص حضرتشان بوده است وتنها به ایشان احسان شده است .

حضرت گیلانی همانگونه که در عصرخویش تنها منبع اشاعه فیوضات الهی به اقطاب ونجبا ودیگر اولیاء بوده اند، پس ازوفاتشان نیزدرهمین خصوص به همان شکل قدرت تصرّفشان و وساطت فیّاضیتشان ادامه داشته وخواهد داشت ."

حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) درقصیده مشهورخویش با اشاره به این خصوص میفرمایند :

" خورشیدهای دیگر غروب کردند ، خورشید ما برفرازافلاک غروب نخواهدکرد."

زیرا وراثت ولایتی قبل ازحضرت غوث الاعظم ازمیان رفته بود وبا آمدن ایشان وراثت به ایشان میرسد.اوست واسطه فیض الهی به اولیاء خدا.

شیخ ابومدین

شیخ احمدالکبیرالمغربی کهنو دراثرخودبنام " خوارق الغوثیّه " نقل میکند :

برای بیان مناقب غوث الاعظم قلمها نارسا هستند زبان ها عاجزند.به عنوان قطره ای ازدریا این منقبه ایشان راذکر می نمایم :

شیخ ما حضرت ابومَدیَن شعیب الدّیکالی چنین نقل نموده اند :

" روزی ضمن دیداروصحبت با حضرت خضر(ع) ازاو درمورد شیخ گیلانی پرسیدم .ایشان فرمود :

" شیخ عبدالقادر، امام الصّدّیقین ، حجّت العارفین وروح معرفت است.درمیان اولیاء مقامش بسیاربلندو شأنش بسیاربزرگ میباشد ."

شیخ صنعانی

هنگامی که جناب حقّ خطاب (پاهایم بر روی شانه تمامی اولیاء است) را به حضرت غوث الاعظم الهام فرمودند ودرهمان حال تمامی اولیاء شانه هایشان رابرای قرار دادن زیرقدوم مبارک ایشان خم نمودند ، تنها یک نفراز اولیاء امتناع نمود وگفت " من ازمحبّان هستم " او شیخ صنعان بود.اوبا

استناد به این جمله اش گفت لزومی برای خم کردن گردنم نیست وادّعای بزرگی نمود.حالت وی ازراه کشف برای حضرت غوث الاعظم آشکارگردید وفرمودند : " برگردنت پاهای خوک قرار گیرد."

یکی ازروزها این شیخ به همراه چهارصدمریدخودبه قصد حج براه مکّه حرکت نمود.درطول مسیربه یکی ازکشورهای اهل کفر واردشد. دراینجا چشمش به دختری مسیحی افتاده درهمان آن عاشق وی شد.وقتی عشق خویش به دختراظهارنمود وتقاضای ازدواج کرد دخترگفت به شرط قبول چوپانی نمودن ازخوکهایم با توازدواج میکنم.شیخ این شرط راقبول نموده به تیمارخوکها پرداخت.درهنگام چوپانی خوکها ،بره های خوکها را برروی دوش

خود حمل میکرد.مریدان شیخ با دیدن این وضعیّت به سرعت ازاطراف وی پراکنده شدند.تنها دوتن ازمریدانش وفادارمانده وعلیرغم هرشرائطی پیش وی ماندند.اینها یکی شیخ محمّد فریدالدّین ودیگری شیخ محمّد المغربی بودند.این دو مرید بزودی متوجّه شدند که شیخشان به دلیل امتناع ازامتثال به امر حضرت غوث به این بلا دچارشده است.فریدالدّین به بغداد به قصدشفاعت شیخش خدمت حضرت غوث الاعظم روانه شد.به محض رسیدن به درگاه حضرت قصد واردشدن در زمره خدمتکاران درگاه را نمود اما برای هرکاری شخصی حاضربود وانجام وظیفه مینمود.تنها موقعیّت باقی مانده انتقال نجاسات به صحرا بود.درویشی که مشغول این خدمت بود چندروزبعدخدمت حضرت غوث الاعظم آمده عرض شکایت نمودکه ازخدمتش بازداشته شده.حضرت پیرفرمودند : " آیا درویش تازه ای به درگاه آمده؟ " درپاسخ عرض نمودند درویشی هست که تازه آمده.حضرت غوث الاعظم هنگامی که پس ازبیرون آمدن ازاطاقشان وپیدانمودن آن شخص تازه وارد که مشغول حمل نجاسات بود وبرسرو رویش ریخته بود، پرسیدند : " توازکدام طائفه هستی؟" فریدالدّین عرض کرد از خدمتگزاران شیخ صنعان هستم ." حضرت غوث الاعظم که با دیدن حال آن درویش مرحمتشان لبریزشده بود فرمودند :

" چنین است ." درویش عرض کرد : " سیّدنا شما می دانید." حضرت غوث الاعظم فرمودند : " مقام و جایگاه والا نیازکن." درویش عرض کرد : " ای غوث الاعظم ،شیخ صنعان براثر مهابت وجلالت فرمایش شما به بلای بزرگی دچارشده است عفو شیخم ازجانبتان ونجات وی از این مصیبت برای من بزرگترین مقام خواهدبود ." بدنبال این خواهش درویش حضرت غوث الاعظم فرمودند :

" بخاطر خواهشت شیخ صنعان را عفو میکنم ." باگرفتن این مژده درویش ازخوشحالی به پاهای حضرت غوث الاعظم افتاد وعرض سپاس نمود.سپس اجازه گرفته وبه طرف شیخش فرستاده شد.

بلافاصله پس ازرسیدنش به نزدشیخش دردل او اثری ازغفلت باقی نماند وآنچه دردل نسبت به دخترحس مینمود زائل شد.این بارآن چه دردل اونسبت به دخترمسیحی بود به دخترمنتقل شد واو

عاشق شیخ شده وبه پاهای شیخ افتاده به التماس نمودن پرداخت.شیخ که عقل به سرش بازگشته توبه نموده بود به دخترپیشنهاد مسلمان شدن نمود ونه تنها دختر وخانواده اش بلکه همه سلاله اش مسلمان شدند.شیخ صنعان به این صورت با آن دخترازدواج نموده است.

ابدال رانده شده

درکتب معتبرنوشته شده است :

یکی ازابدال به دلیل خطائی که دریکی ازوظائف سپرده شده به وی انجام داده بود،ازخدمت دورشده بود.ازمقامش رانده شده بود.برای درخواست مدد ازحضرت غوث الاعظم به درگاه حضرتشان آمد.شروع به مالیدن صورتش به خاک در درگاه نمود.دراین اثناء ندائی ازغیب شنید :

" ای فلان ،بدلیل مالیدن پیشانیت به خاک در درگاه محبوبم عبدالقادر بخشیده شدی.به تومقامی بالاترازمقامی که ازتوگرفته شده بود وازآن رانده شده بودی ،داده خواهدشد.به خدمت اوبرو.

به دلیل رسیدن به این مقام ازکرامت درگاه غوث شکر فراوان نما."

حکمدار جن

ازمشایخ بزرگ چنین روایت شده است :

مدرّسی عالِم وفاضل دربغدادمیزیست.روز جمعه ای پس ازنمازجمعه به همراه شاگردانش به زیارت اهل قبوررفته بود.پس ازقرائت فاتحه وهدیه نمودن صواب آن ،هنگامی که قصدبازگشت نموده بود برسر راه مارسیاهی دید.با عصای خود با ضربه ای مار راکشت.امّا درهمان حال ازدید دیگران پنهان

شد.شاگردان هنگامی که شیخ خودرا از نظرها پنهان شده یافتند درحیرت وبیچارگی درهمانجا به انتظار ایستادند.حدود یکساعت بعداستادشان رادرحالی که لباسی نو وزیبا برتن داشت در همانجا دیدند که از نظرپنهان شده بود.درمیان شعف وحیرت از احوال استادشان پرسیدند.وی گفت :

" فرزندانم ،زمانی که آن مارسیاه راکشتم ،ازحال رفته ازخودبیخودگشتم.مراگرفته وبه جزیره ای بردند.درآنجا به اعماق دریا برده مرا پیش حکمدار جن ها بردند.حکمدار بر مخدّه ای تکیه داده بود، دردست شمشیری داشت.درکنارش جسد جوانی قرار داشت.ازسرزخمی جوان خون برتنش روان بود.کسانی که مرا آنجا برده بودند به اوگفتند :

" سلطانمان، قاتل راآوردیم ."

حکمدارباغضب رو به من نموده گفت :

" ای معلّم ، این جوان را چرا بی هیچ دلیلی کُشتی؟ "

" حاشا قربان ، به من افترا می زنند، من کسی را نکشتم. "

درهمان حال خدمتکارها گفتند :

" ای پادشاه ما ، قاتل همین شخص است .دلیل این ادّعا نیزعصای خونینی است که دردست دارد."

من گفتم : " نخیرقربان خونی که برعصا هست خون مارسیاهی است که کشتم. خون این جوان نیست."

پس ازاین پاسخم ،حکمران فریادبرآورد: " ای جاهل مارسیاهی که میگونی پسرمن است."

سپس روبه قاضی که در کنارش بودکردوگفت : " این شخص به قاتل بودنش اعتراف نمود.طبق اقراری که نمود، حکم صادرکنید." قاضی حکم به اعدامم داد.مفتی هم حکم را تائیدکرد.درست درزمانی که پادشاه قصدجداکردن سرازتنم با شمشیر در دستش را داشت به شیخم حضرت غوث الاعظم پناه برده و استمداد طلبیدم. "

بلافاصله یک ذات نورانی ظاهرشد وفرمود:

" ای پادشاه این آدم رانکش. اواز مریدان حضرت غوث الاعظم میباشد.درحالیکه عالم به این واقعیّت شده ای چنانچه وی رابکشی جواب حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) را چه خواهی داد؟ "

پس ازاین پادشاه شمشیرش را بزمین انداخت و به من گفت :

" ای معلّم با اینکه قاتل پسرم هستی ، تورا به حرمت حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) بخشیدم.حالا بپاخیز وبرای نمازمیّت جنازه امامت کن نمازاورا بخوانیم.برای مغفرت پسرم به درگاه جناب حقّ دعا کن ."

پس از خواندن نمازمیّت به من لباس های تازه پوشانده و امر نمود مرا به همانجا که گرفته بودند برگرداندند.و خودم را اینجا یافتم. "

وبا

درزمان حضرت غوث الاعظم دربغداد وبا شیوع یافته بود.اهالی برای نجات ازاین بلا خدمت حضرت عبدالقادرگیلانی رفته ازایشان دعا وهمّت نیازفرمودند تا این بلا رفع گردد.حضرت فرمودند:

" بوته های اطراف مدرسه راخرد کرده کوبیده وبخورید، جناب حقّ به مریضانتان شفا خواهند داد، وبای شیوع یافته را دفع می نمایند. "

خلق فرمایشات ایشان راعمل نمودند.مریض هاشفا یافته، وبا ازمیان رفت.دراثنائی که مرض بشدّت شیوع یافته بود حضرت چنین فرمودند :

" هرکس ازآب مدرسه ما بنوشد، خداوند وی را شفا خواهند داد. "

نوشندگان ازآب مدرسه حضرت تماماً شفا یافتند.بعدازاین کرامتِ حضرت گیلانی تا کنون دربغداد وبا مشاهده نشده است .

عبادات ایشان

درکتابهای معتبرنوشته شده است :

روزی حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) به همراه پسرشان عبدالجبّار(قدّس سرّه) به منزلشان میرفتند.به محض رسیدن به آستانه درمنزلشان حضرت غوث الاعظم ازنظرناپدیدشدند.عبدالجبّار(قدّس سرّه) که ازپشت سرپدرشان درحرکت بودند تصورنمودند که پدرشان وارد منزل شده اند.وارد منزل شدند وازمادرشان پرسیدند که پدرشان کجا هستند.مادرشان فرمودند: " غوث الاعظم پانزده روز است که به منزل نیامده اند. " با شنیدن این جمله به طرف حجره محلّ عبادت پدرشان رفتند.پرده درحجره به پائین افتاده ودرب حجره ازپشت بسته شده بود.درمقابل حجره دست به سینه به انتظار ایستاد.بعدازنیمه شب حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) که درب حجره را بازنمود پسرشان را درآنجا دست به سینه به انتظاردیده فرمودند :

" پسرم ، تو میپنداری که درحجره ماندن من وبه عبادت پرداختنم درآنجا کاری زیباست وآن را می پسندی .امّا اگرهمه این کار را انجام دهند، نسل ها ادامه پیدا نمی کند.اگرچه من به خانه نرفته وشبها را درحجره میگذرانم ، امّا برای اینکه مردم این حالم را ندیده و بدنبال تقلید از آن نیفتند آن را پنهان نگاه می دارم .امروز همه کس مانند تو ، مرا درحال رفتن به خانه دید وآنها هم به خانه های خود رفتند. "

هرروز هزار رکعت نمازمیخواندند.درنمازهای خویش اغلب سوره های مزمّل و الرّحمن را قرائت مینمودند.سوره اخلاص(توحید) را حدّاقل صد بارقرائت می فرمودند.همیشه بعد ازنماز، به ختم قرآن کریم می پرداختند.هرشب و هرروز چهل اسمائی که نام اربعینیّه به آنها داده شده را ششصدوشصت بار قرائت می فرمودند. صلوات کبری ، اسماءالحسنی، و اسماء النّبی را هرکدام هزاربار قرائت می فرمودند.

دربعضی ازکتب معتبرنوشته شده است که حضرت غوث الاعظم هر روز از دارائی خویش یک برده خریداری نموده ارشاد فرموده وپس از رساندن به وصلت الهی آزادشان می فرمودند.هرروز به این عادات خود ادامه می دادند.

ازخصوصیّات ایشان

درکتابهای معتبرنوشته شده است :

حضرت غوث الاعظم ۳۶۵۰ شاگرد باهوش، با قابلیّت داشتند.هرروز به ایشان درس داده وتعلیم علم می فرمودند .به عدّه ای ازاین شاگردان که قدرت مالی کافی نداشتند کمک مالی نیز می فرمودند.

به آنان که قصد وصل به درگاه ایشان راداشتند ،سلسله شریفشان رابدست مبارک خویش نوشته به آنان مرحمت می فرمودند.زمانی که وضوشان باطل می شد بجای وضو غسل می فرمودند.حتّی یک بار روده های ایشان بیمارشده وایشان پنجاه ودوبار مجبور به رفتن دستشوئی شده وهربارغسل فرموده بودند.هرزمان که می دیدند خدمتکاران درگاه که برای خرید ارزاق مربوط به غذاهای دراویش به بازار رفته ودرحمل ارزاق دچارسختی شده اند به ایشان کمک می فرمودند .از این نظرنیز مطابق با سنّت حضرت رسول اکرم(ص) رفتارنموده اند.یکبار که به همراه شاگردان وهمراهانشان به سیاحت پرداخته بودند بدست مبارک خویش خمیر کردن آردگندم ونان پختن راشخصاً به عهده گرفته وبه دست خویش نان های پخته شده را تقسیم می فرمودند.زمانی که فرزندشان السّیّد یحیی (قدّس سرّه) کسالت داشتند نیزخودشان آردگندم خمیرنموده وپختن نان را بعهده گرفتند وحتّی آوردن آب را هم خودشان بعهده گرفتند. دربرابر میهمانان وزائران خود متواضع بودند.بسیاری ازروزها روغن و گوشت میل نمی فرمودند.روزی حضرت عبدالجبّار(قدّس سرّه) به پدرشان عرض کردند : "خاک، آنچه ازدفع حاجت حضرت رسول (ص) بجا مانده بود را درخود فرو می برده و به دلیل بوی خوش حضرت رسول (ص)هیچگاه پشه ومگس برآن نمی نشسته است.این خصوصیّت را درذات عالی حضرتتان نیز می بینیم ." حضرت چنین پاسخ فرمودند : " هیچ شگّی نیست که عبدالقادر فانی و باقی درپدرش فخرعالم (ص) گردیده است. این موجودیّت من، موجودیّت جدّم محمّد (ص) می باشد، از آن عبدالقادرنیست . "

کودکان

روزی هفت کودک درحالی که دردستشان نیم درهم بود خدمت حضرت غوث الاعظم آمده ازایشان خواستند برایشان ازبازار چیزی بخرند، حضرت پیر به همراه کودکان به بازار رفته وآنچه که موردنظربچه ها بود را برایشان خریده وآنها را شاد نمود.

کرامت

ازحضرت شیخ روزانه هزاران کرامت مشاهده میشد ولی ایشان آنها را پنهان می نمودند.دراین خصوص چنین فرموده اند :

" کرامت، تنها برای یک کارویک حکمت پدیدارمی گردد.اگرکسی کرامت خویش را پنهان نمی کند بدانید که اوطالب دنیاست .هرکدام ازمریدانم ویا خلفای فرزندانم پس ازرسیدن به مراتبی، کرامات ظاهرشده را دانسته اعلان کند، در دو دنیا رویش سیاه خواهد گشت. "

دمپائی

ازمشایخ بزرگ نقل گردیده است :

زن زیبائی به درگاه حضرت غوث الاعظم متّصل شده ، مرید ایشان گشته بود.پیشتر مردناپاکی براین زن مسلّط بوده ومرتّب بدنبال وی بود.روزی زن درپی کاری مجبور به رفتن به دامنه کوه درشهرشده بود.مردنیز بدنبال وی رفته ودرآنجا با وی رودر رو شد.زن وقتی نیّت ناپاک مرد را فهمید ،قلباً پناه به حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) برده فریاد زد : " نجاتم بده یا غوث الاعظم ،مدد یا غوث

الاعظم ، مدد یا شیخ محی الدّین ."

دراین اثنا حضرت غوث الاعظم درمدرسه درحال گرفتن وضوبود.یکی ازدمپائی های خویش را ازپا درآورده به سمت آن کوه پرتاب نمود.دمپائی به سرآن مرد اصابت نمود، وی برزمین افتاده وهمچنان زیرضربات دمپائی قرارگرفت وبه همین شکل شخص ناپاک هلاک گردید.زن که فهمیده بود کمک ازجانب حضرت شیخ آمده، دمپائی را برداشته برای ایشان برد.وقتی آنچه برای وی اتفاق افتاده را نقل نمود هرکس درشهر ازآن کرامت بزرگ خبردارگردید.

کاروان گمشده

درکتب معتبرنوشته شده است :

تاجری شش شتر با بارشکررا همراه قافله ای نموده راهی سفر با آن کاروان شده بود.در راه شترهای این تاجربه همراه بارشان ناپدید شدند.تاجرازمریدان حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) بود.هرقدرکه جستجوکردند شترهارا نیافتند، سپس تاجر ازهمانجا باصدای بلندگفت :

" یا سیّد عبدالقادرگیلانی شترهایم با بارشان ناپدید شدند. " ناگهان درکوه مردی سپیدپوش رامشاهده نمود که به وی اشاره می نمودکه " بیا" تاجرکه به آن طرف حرکت کرده بود ضمن اینکه آن سپیدپوش را ندید، شترهای خویش را درآنجا یافته تشکرات خویش را به حضرت شیخ عرض نمود.

عفوشدگان

یکی ازاولیای مرتبط با حضرت غوث ازولایت رانده شده وبه حالی پریشان افتاده بود.برای رفع این حال به خیلی ازاولیاء رجوع نموده ولی نتیجه ای نگرفته بود.گفتند :

" شفاعت ما درحقّ توقبول نمی گردد.پناه به حضرت غوث الاعظم ببر.فقط درسایه ایشان می توانی نجات پیدا کنی ."

ازاین روآن ذات به حضور حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) رسیده صورت به خاک پای ایشان گذاشته بسیاردعا نمود.حضرت غوث الاعظم برای بازگرداندن مقام آن ذات به درگاه الهی التماس نمود.ازغیب ندائی شنیده شد :

" یاغوث ، برای اوبسیاری ازاولیای من دعا نمودند ، همه را ردنمودم.برای آن شخص توهم دعا مکن." پس ازاین حضرت پیرسجّاده خویش برداشته رو به بیابان نهاد.امّا بلافاصله ندائی شنیده شد :

" یا غوث ، دراوّلین قدمت هزار نفرمانند آن شخص را عفو نمودم .دردوّمین قدمت دو هزار نفر ، درسوّمین قدمت سه هزار نفررا عفو نمودم . "

حضرت غوث الاعظم عبدالقادرگیلانی آسوده گشته، شکرها نموده وبازگشتند.

قدرت های تفویض شده (اختیارات حضرتشان)

شاه هاشم علوی پیچاپوری در رساله ای به قلم خویش می نویسد :

جناب حقّ زمانی که اراده به ولی نمودن یکی ازبندگانش نماید، آن شخص به حضورسرورمان حضرت پیامبر(ص) آورده میشود.سرورمان حضرت پیامبر میفرمایند :

" این شخص را به حضورفرزندم سیّدعبدالقادر ببرید.ببینیدآیا این شخص لیاقت مقام ولایت را دارد یا نه."

براساس این فرمان ،شخص به حضورحضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) آورده میشود.حضرت غوث الاعظم مرتبه ولایت آن شخص را تقدیرنموده نامش را دردفتر محمّدی(ص) نوشته با مُهر خویش مَمهور می نمایند.سپس خدمت سرورمان حضرت رسول اکرم (ص)تقدیم می نمایند.براساس این نوشته سرورمان حضرت پیامبر(ص) فرمان می دهند وآن شخص بدست غوث الاعظم خلعت ولایت به تن می نماید.شخصی که به این صورت به مقام ولایت می رسد درعالم غیب وشهادت مقبولیّت یافته ، شناخته می گردد.این وظیفه تا روز قیامت متعلق به حضرت عبدالقادرگیلانی می باشد.دراین مسئولیّت هیچ کدام از اولیاء با ایشان شرکت ندارند.یعنی حضرت غوث الاعظم صاحب

مقام ومرتبه ای نزدحضرت الله (جلّ جلاله) ورسولشان حضرت محمّد(ص) می باشند که ولی شدن هرشخصی تنها به اذن ایشان منوط شده است.تمامی اقطاب، غوث ودیگر اولیاء هرزمان ازایشان بهره مند گردیده ویاری می گیرند.

تاجی

ازمشایخ بزرگ نقل گردیده است :

شیخ احمد کَهتُو (قدّس سرّه) که با نام گنجی بخش شناخته میشد روزی که درخدمت شیخ خود ابواسحق المغربی (قدّس سرّه) بود می اندیشید که :

" شهرت طریقت قادری به دلیل فراگیربودنش باعث رغبت مریدان به آن میشود.ازاین رو مریدان طریقت قادریّه بیش ازدیگرطریقت ها می باشد ."

این افکار وی برشیخش آشکارگردید وبه اوگفت :

" ای احمد کهتو، آیا تومقام عبدالقادرگیلانی را می دانی؟ "

" نه نمی دانم امّا از ذات عالی شما کسب فیض مینمایم ."

" ای احمد ، سرورمان غوث ، دوازده خصیصه مقدّس را دارا هستند که اگر برای بیان اینها دریاها مرکّب ، درختان قلم ، انسانها و جن ها وملائک کاتب گردند کافی نخواهدبود ."

براساس این گفته های شیخش در دل شیخ احمد کهتو محبت وشوقی بوجود آمد که بیقراری به وی دست داد.و چنین شروع به نیاز فرمود :

" ازسرورمان غوث نیازمی نمایم که عنایت فرمایند درطریقت ایشان بمیرم. "

مدّتی بعدبسوی بغداد براه افتاد.درناحیه اجمیرهندوستان به کوهی بنام سیتنلی رسید.ازچشمه ای درآن کوه وضو گرفته به نمازایستاد.مدّتی بعد میان خواب وبیداری حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) رامشاهده نمودکه بسوی وی می آیند.دردستشان تاجی سرخ وعمّامه ای سبز داشتند.بلافاصله به طرف ایشان دویده به پای ایشان افتاد.حضرت غوث الاعظم تاج را برسرایشان نهاده عمامه سبز را برآن بستند و فرمودند :

" ای پسرم احمد ،تو از رجال الله هستی " واز نظر پنهان شدند.

وقتی شیخ احمد به خودآمد تاج وعمامه رابرسرخودیافت. ازآنجا به سوی شیخ خودبازگشت .شیخ ابواسحق پس ازدیدن رفعت مقام ازسوی شاگردش خوشحال شده به وی احترام نمود.روزی احمد وقتی به خدمت شیخ خود رسید ازوی شنیدکه :

" ای احمد، این تاج وعمّامه لطفی بی پایان واحسانی غیرقابل احصاء ازسوی حضرت غوث الاعظم به تو می باشد.توازقبل با واسطه فیض می گرفتی امّا اکنون مستقیماً دریافت فیض می نمائی.با فیوضات حضرت غوث الاعظم درمیان اولیاء به برتری رسیدی.حضرت غوث الاعظم تورا به حضورمخصوص خویش پذیرفته اند. "

مدّتی بعدازاین مکالمه ، شیخ احمدبه حضور شیخ اسحق رسیده عرض نمود:

" شیخ من، خدمتم در درگاهتان پختن غذا برای مریدانتان بودو نیازنمود : لطفاً بعدازاین خدمتم جمع کردن هیزم ازکوه وآوردن آنها روی سرم باشد به درگاهتان .شیخ فرمود :

" ای احمد، بعداز دریافت فیوضاتی که ازحضرت غوث الاعظم به تواحسان شده نمی توانی به این کارها اشتغال داشته باشی.نمی توانم اجازه دهم." ودرخواست شیخ احمد را رد نمود.امّا پس ازالتماس واصرار شیخ احمدفرمود : "بسیارخوب آنچه که مایلی را میتوانی انجام بدهی."

شیخ احمدازفرصت استفاده نمود بلافاصله به کوه رفت .هیزم ها را جمع نموده آنها رابست.هنگامی که آنها رابلند نموده خواست برروی سرخویش بگذارد هیزم ها یک وجب بالای سراو ماندوبا سر او تماس نیافتند.هنگامی که وی راه میرفت هیزم ها با وی حرکت می کردندو وقتی می ایستادآنها هم می ایستادند.به همین شکل به درگاه رسید.المغربی با دیدن این وضعیّت گفت :

" سرت بعد ازاخذ شرف بزرگ ازحضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) ودریافت تاج وعمّامه آیا می تواند هیزم حمل کند؟ حضرت عبدالقادرازطرف جناب حقّ شیخ الحَجَروالشَّجَر(شیخ درختان وسنگها)مظهرخطاب گردیده اند.ازاین رو مناسب است که این خدمت را رها کنی. "

روزی به شیخ احمدچنین گفت :

" ای احمد، سرورمان غوث کارتو را به نهایت رساند، تو را ازجمله رجال قرار داد، به وصلت رساند. "

ارشادات ایشان

درکتب معتبرنوشته شده است :

روزی حضرت غوث الاعظم ازدرگاه جناب حقّ فرمان ارشاد هفتصد مردو پانصد زن را براه حقّ دریافت نموده بود.به محلّی مردان وبه جای دیگرزنان راجمع نموده به آنان نظرافکندند.با یک نگاه قلبهای آنان راکه مانند مس اندود بوده ازگناهان پرده پوش شده بود را به مانند طلای خالص نمودند تمامی آنها را به راه خدای جلّ جلاله واصل نمودند.

دراثری به نام جامع العلوم نوشته است :

روزی حضرت غوث الاعظم برای وعظ ونصیحت نمودن به بالای منبرمسجد رفته بودند.امّا بعد دریک لحظه به سرعت پائین آمده دست به سینه به احترام ایستادند، مدّتی بعد مجدّداً به منبررفته به وعظ پرداختند. بعدازخاتمه وعظ برخی ازاهل جماعت دلیل آن حرکت راپرسیدند، ایشان فرمودند :

" درحالی که ازمنبربالا می رفتم مشاهده نمودم که رسول اکرم(ص) تشریف آورده ودرحال بالا رفتن ازمنبر می باشند.درهمان آن پائین آمدم ومشمول این خطاب حضرتشان شدم :

" ای عبدالقادر، برو به جایت برو وبنشین، وبرای انسانها وعظ کن ." من هم براساس فرمایششان حرکت نمودم ."

زن نازا

درکتاب "منتخب جواهرالقلائد " چنین مینویسد :

روزی زنی نزد حضرت غوث الاعظم آمده عرض کرد:

" ای سرورما من هیچ صاحب فرزند نشدم ،آیا برای اینکه خداوند فرزندی به من عطا فرماید دعا می فرمائید؟ " وقتی حضرت غوث الاعظم به مراقبه فرورفته وپس ازملاحظه لوح محفوظ که درآن جا مرقوم بوده که این زن صاحب اولادنخواهدشد،به درگاه حضرت حقّ نیازنمودندکه آن زن صاحب فرزند شود.

ازهاتف چنین ندا رسید :

" ای عبدالقادر، تودرحال که درلوح محفوظ دیده ای که آن زن صاحب فرزند نخواهد شد، برای او دو فرزند می خواهی ."

حضرت غوث پس ازاین برای صاحب سه فرزند شدن آن زن نیاز نمود.براین اساس دوباره خطاب الهی رسید :

" یا غوث ، درحالی که لوح محفوظ را دیده ای سه فرزند میخواهی؟"

این بارحضرت برای چهارفرزند نیازنمود.بازهم به همان شکل خطاب رسید .این بارهم حضرت غوث الاعظم دست نیازبرای پنج فرزند گشود وقتی ایشان به همین شکل ادامه به دعا نمودن فرمود خطاب رسید :

" ای عبدالقادر، کافی است ، ازاین بیشتر مخواه ."

حضرت گیلانی (غوث الاعظم) که این خطاب را به معنای قبول دعایش معنا فرموده بود هفت مشت خاک از زمین برداشت به زن که درآنجا درانتظاربود دادو فرمود :

" این خاک ها را بردارداخل یک محفظه نقره ای به گردنت بیاویز، جناب حقّ به تو هفت فرزند پسر احسان خواهدفرمود. "

زن به آنچه فرموده شده بود عمل نمود امّا پس از اینکه صاحب هفت فرزند پسر شد اعتقادی که نسبت به حضرت غوث الاعظم داشت متزلزل شد.به خودگفت : " این خاکها را مثل احمق ها به گردنم آویختم ، امّا آیا هیچ خیری ازخاک برمی آید؟ "

خاکهائی را که درگردن داشت بیرون آورد وبه زمین ریخت.بعدازاین همه فرزندانش مُردند.زن به خطای خود پی برد وپشیمان وپریشان شد ودرهمان حال به درگاه حضرت غوث الاعظم آمد.فلاکت هائی که برسرش آمده بودرا به ایشان عرض نموده شروع به ناله وزاری نمود.حضرت غوث الاعظم به اوفرمود : " اوّل برای اینکه صاحب فرزند شوی نیازنمودی آن زمان زمانش بود جناب حقّ به توهفت فرزند بخشیدامّا الآن هرقدرالتماس کنی نتیجه نخواهد داد." براساس روایت دیگری چنین فرموده اند: " ای زن، گریه نکن وبه خانه ات برگردآن نیّتی که با آن به اینجا آمده ای را درخانه خواهی یافت،یعنی اگراعتقادت مثل قبل سالم باشدمنفعت خواهی دید."زن هنگامی که به خانه برگشت هفت فرزند خودرا درسلامت یافت. "

لطیفه

ازشیخ عثمان سهروردی(قدّس سرّه) نقل گردیده است :

روزی زوجه شیخ محمّد سهروردی به نزد حضرت غوث الاعظم آمده گفت :

" ای سرورما ،حقّ تعالی مال واملاک بسیارزیادی به ما بخشیده اندکه قادربه ادای شکرشان نیستیم .امّا فرزندی نیافتیم که پس ازما دعای خیربرای ما روانه نماید.لطفاً ازجناب حقّ برای عنایت فرزند صالحی به ما نیاز فرمائید."

حضرت غوث الاعظم برای این مورد شروع به دعا ونیازنمودند که هاتف در رسید :

" یا غوث ، درمقدّرات این زن ،فرزند نمی باشد ."

به همین شکل سه بار خطاب رسید.پس ازاین، حضرت غوث الاعظم خرقه خویش بدرآورده به هواپرتاب نمودندو به درگاه محبوبیّت چنین التماس نمودند :

" ای اله ما ،خالق ما،اگردعایم را قبول نفرمائی دیگر این خرقه را نخواهم پوشید. "

به این شکل که ادای نیازفرمودند، حضرت رسول اکرم(ص) تشریف آورده با دستان مبارکشان خرقه را برتن ایشان پوشانیدند وفرمودند :

" ای نورچشمم ، میان عاشق ومعشوق چنین لطائفی همواره رخ نموده است، برای این غصّه مخورتجلّی چنین الطافی ازسوی حضرت حقّ برای دوستان خود ازعدالتِ حضرت سبحان است.دراین درگاه دست هیچکس خالی نمانده است ."

حضرت غوث الاعظم برای عرض چنین جوابی به خودجسارت دادند :

" یا رسول الله ، یا حبیب الله ، جناب حقّ راشکرفراوان سزاست که یاری شما برای قبول دعای این زن به درگاه حقّ رسید ."

ندائی ازهاتف دراین اثنا بگوش رسید :

" دعایت قبول شد.به آن زن پسری اهل خیردادم ."

حضرت غوث الاعظم آن زن راصدافرمودند ومژده قبول آرزویش ازطرف حضرت حقّ رابه وی دادند. زن باردارشد ودرپایان دوره بارداری فرزندی دختر بدنیا آورد.فرزندش را به قنداقی قرمزبسته خدمت حضرت گیلانی(غوث الاعظم) آوردوعرض کرد :

" ای سرورمان غوث ،من فرزند پسر خواسته بودم امّا دخترشد. " حضرت غوث الاعظم فرزند را گرفت قنداقش را بازکرد به وی نگاه کرد و چنین فرمود :

" این پسرتو اولاد من است، نامش را شهاب الدّین و لقبش را عمر گذاشتم .عمرش درازو مریدانش فراوان باد . "

فرزندی که دختر زائیده شده بود، پس ازنگاه حضرت شیخ همانگونه که فرموده بود پسرشده بود و ازمشایخ بزرگ شد.

شیخ میلتانی ، قاضی نجم الدّین ناگواری،شیخ سعیدشیرازی از مریدان این شیخ بوده اند .

جن ها وشیاطین

درکتب معتبرنوشته شده است :

درزمان حضرت سلیمان (ع) اجنّه وشیاطین به انسانها وحیوانات بسیار ضررمی رساندند، روزی به قلب حضرت سلیمان (ع) چنین فکری آمد :

" جن ها وشیاطین به بندگان خدا حمله نموده به ایشان ضرر می رسانند ،اذیّت می کنند وحتّی به مرگ ایشان سبب میشوند.درحالی که اینان تحت حکم پیامبری من هستند.بعدازمرگ من ضرر اینان بسیار افزونتر خواهدشد واز حدّ فزون تر خواهدگردید ."

درحالیکه مشغول این افکاربود ندائی از هاتف رسید :

" یا سلیمان، درآخرالزّمان، پیامبری را با حبیبم (ص) به پایان خواهم رساند.بعدازوی پیامبری نخواهم فرستاد.ازنسل این رسولم ذات عالمی به نام عبدالقادرخواهدآمد،جن ها وشیاطین تحت حکم آن ذات قرار خواهندگرفت، نگران نباش ."

از این خطاب ،حضرت سلیمان که به نهایت مسرورشده واحساس راحتی نموده بود، امر به بستن وقرار دادن اجنّه وشیاطین در دریا نمود وبه ایشان فرمود :

" بدانید که درآخرالزّمان روزی خواهدآمد.این بندهایتان بازخواهدشد ودرآن موقع همه شما تحت فرمان ذات حضرت عبدالقادر(گیلانی) قرارخواهیدگرفت.ازهیبت آن ذات حتّی در محل های خودازترس خواهید لرزید.زیرا این ذات غوث الاعظم است وشیخ انسانها ، جنها و ملائک میباشد."

اجنّه وشیاطین امروز تحت حکم خلیفه های حضرت غوث الاعظم می باشند.

مریدان ایشان

برخی ازبزرگان ازمرتبه مریدان حضرت غوث الاعظم سئوال نمودند، ایشان درجواب چنین فرمودند:

" تخم مرغ ما با هزار مقایسه میشود ،برای جوجه ما قیمتی نمی توان محسوب نمود."

کلمه تخم مرغ درجمله بالا به معنای کسانی میباشد که تازه وارد طریقت گردیده اند، جوجه به درویشی خطاب شده که با ذکرالله قلب خودرا زنده میدارد.درحالیکه خودرا دراین مرتبه نمی بینیم با پناه به مرحمت حضرت غوث الاعظم چنین شرح می دهیم : هرمبتدی که وارد طریقت قادریّه میگردد، به تخم مرغ و متصوّفانی که دراین طریقت ادامه راه می دهند به جوجه تشبیه نموده اند.هدفشان با این فرمایش چنین می شود : " مریدی که تازه وارد به طریقت من شده مساوی است با هزار مرید درطرق دیگر ومریدی که درنیمه راه است برایش نمیتوان قیمتی سنجید و قدرش بی نهایت است ." حال وقتی چنین است سنجیدن مرتبه هفتاد مریدکامل دراین طریقت ازعهده عاجزی چون من خارج است .

شیخ ابوالفرج ب.الجوزی (قدّس سرّه) درکتاب خویش " دُرُّ الجواهرمن کلامِ سیّدنا عبدالقادر" به نقل از شیخ علی ب.الهیتی می نویسد :

" ازمریدان حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) خوشحال تروخوشبخت ترمریدی وجود ندارد."

شیخ بقاب باتو (قدّس سرّه) فرموده است :

" مریدان حضرت غوث الاعظم را دیدم ،همه ایشان درمقام سعدا و تابان بودند. "

برخی ازمشایخ بزرگ ازحضرت غوث الاعظم درباره مریدان گناهکارپرسیدند ایشان چنین فرمودند :

" مریدی که تابع اوامر من باشد ازآن من است.من هم ازآن مریدگناهکارم هستم. "

همّت ایشان

السّیّد جلال النّجّاری درکتاب خود بنام " تحفت السّیر" چنین مینویسد :

" اگربرشخصی جن مسلّط گردد ودرگوش او گفته شود :

" یا حضرت شیخ قطب العالم محی الحقّ والدّین السّیّد عبدالقادرگیلانی"

آن شخص نجات می یابد ."

درطول جنگ وقتی خطرغلبه دشمن برارتش اسلام باشد ویا شخصی ازراهزنی بترسد، از زمین خاک سیاه برداشته ،نامِ حضرت غوث الاعظم رابرده وبه آن خاک فوت نماید، سپس آن خاک را به سمت دشمن پرتاب نماید، آن دشمن چشمانش نابینا خواهدشددومغلوب خواهدشد.

اگرشخصی درموردکاری حیران وسرگردان بماندو پناه به حضرت عبدالقادرگیلانی برده وکارهای خویش را به ایشان حواله نماید، جناب حقّ جلّ جلاله کارهای وی را آسان نموده به شادی و وسعت خواهدرساند.

اگرشخصی وارد طریقت حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) گردد به نجات ابدی ومقامات بی نهایت خواهدرسید زیراحضرت پیر برای مریدان خودبسیار دعا فرموده اند.ازاین رو که حضرتشان قطب عالم ومحبوب جناب حقّ بوده اند، دعاهای ایشان نیز محققاً مورد قبول بوده است.

کلام عظیم

شیخ ابوالحسن علی نورالدّین شطناوی (قدّس سرّه) درکتاب خویش بنام " بهجت الاسراروممعدن الانوار" چنین می نویسد : شیخ نجیب الدّین عبدالقاهرسهروردی(قدّس سرّه) چنین فرموده است :

" روزی درحضور شیخ حمّاد بن مسلم دبّاس (قدّس سرّه) بودم .حضرت غوث الاعظم نیزآنجا

بودند.حضرت با کلام عظیم صحبت می فرمودند.درمیان صحبت، شیخ حمّادپرسید :

" ای عبدالقادر، درحدّ حیرت انگیزی کلام های بزرگ بر لب میرانی آیا ازجزای الهی نمی ترسید؟"

حضرت غوث الاعظم کف دست مبارک را برسینه شیخ گذاشته فرمودند : " یا حمّاد، با چشم قلب به کف دستم نگاه کن، آنچه برآن نوشته است را ببین ." شیخ پس ازلحظه ای توجّه گفت :

" ای غوث الاعظم درکفتان نوشته می بینم که ازجناب حقّ هفتاد ضمانت گرفته اید که مورد مکرالهی واقع نخواهید شد، دراینصورت مانعی برای بیان کلام عظیم برای شما نیست ."

وسپس این آیه شریفه را قرائت نمود : " این فضل الهی است ، به آنکه خواهد می بخشد ."

درکتاب "بهجت الاسرارومعدن الانوار" بیان شده است :

شیخ صدیقة البغدادی روزی کلامی برزبان راند که باشریعت مطابق نبود.این کلام وی به گوش خلیفه رسید.شیخ احضاربه حضورقاضی شد.وقتی که به ضربات شلاّق محکوم شده برای خوردن ضربات سرش را بازنموده اورا خواباندند، مریدان وی شروع به گریه نمودند.درهمین حال ترسی برمامور زدن شلاّق مستولی شد که جسارت زدن را ازدست داد.با شنیدن این وضع ،وزیرخودش دست بکاراجرای حکم شد ولی براوهم همان حال حاکم شد وقادربه انجام نشد.از این رو شخص خلیفه برای انجام حکم شخصاً آمد.اوهم به همان حال افتاده وشیخ ازضربات نجات پیدا کرد.شیخ پس از این واقعه

پناه به حضرت غوث الاعظم برد.درهمان حال که پناه به حضرت آورده بود خودرا درمیان جمعیّت بزرگی دید.حضرت غوث الاعظم برای وعظ به این جمعیّت به کرسی رفتند.امّا قبل ازآغازسخن مکث نمودند.حتّی امربه خواندن قرآن نیزنفرمودند.درهمین حال حالت وجدبزرگی به جماعت دست داد.شیخ صدیقة البغدادی که چنین حالت وجد را دیده بود در دل با خودچنین گفت :

" حضرت غوث الاعظم که سخن نفرمودند، قرآن هم خوانده نشد پس سبب این وجد چیست؟ "

حضرت غوث الاعظم درهمان لحظه از روی کرسی به شیخ چنین فرمودند:

" ای شیخ یکی ازمریدان از بیت المقدّس با یک قدم به اینجا آمد ودرحضورم توبه نمود.این وجد ازشرف حضورآن مریدم بوده است. "

اینبار ازقلب شیخ چنین گذشت :

" مادام که آن مرید با یک قدم ازبیت المقدّس میتواندبه بغدادآید پس چرا برای توبه به حضور حضرت غوث احتیاج دارد؟ "

حضرت غوث الاعظم بلافاصله چنین فرمودند :

" یا شیخ، آنگونه که می اندیشی نیست.برای یادگیری طریق محبّت الهی بشدّت به ولایتم محتاج است.یا شیخ شمشیرمن معروف است.کمانم کشیده شده است.تیرازکمان رها شده وممکن نیست هدف خودرا گم کند.اسبم زین شده است.من آتش شعله زبانه کشیده خدایم. –نورالله موقده- منم کسی که احوال را تغییر می دهم .من دریائی هستم که ساحلی ندارد.فرمانروای زمانم .من آنم که اززبان دیگران سخن میگوید.من تحت حفاظت هستم.نظرها راجلب می کنم. من آنم که خشنود است.ای آنانکه زیاد روزه میگیرید.ای آنانکه شبها مدام درحال نمازهستید.ای صاحبان کوهها (آنانی که صاحب ولایت به عظمت کوهها هستند)کوههایتان با خاک یکسان شده.ای آنانکه درگوشه ها عزلت خلوت گزیده اند، حجره هایتان ویران شده ،روی به امری نمائید که ازجانب الله آمده، من آن امرم که ازجانب الله آمده .ای مردان وزنان راه حقّ ، ای بهادران، ای فرزندان، بیائید و از دریائی که ساحلی ندارد بردارید.

ای الله عزیز، تودرآسمان یکتائی، کبیری، جبّار ومتکبّری، من حقیرفقیرو ذلیلم، جزتومعبودی نیست.درمیان شب وروز هفتاد باربه من خطاب میشود " تورا برای خود برگزیدم " و " تحت نظر من انجام بده " به من خطاب میشود :

" ای عبدالقادر ، صحبت کن، به توگوش خواهندسپرد." به حقّ حقّی که برتودارم ، تودرامان هستی."

باز درهمان کتاب نوشته است :

حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) روزی درحالی که بربالای سرجماعت بسیاری درحال پرواز بودند فرمودند :

" خورشید قبل ازسلام به ذاتِ غوثیم وعرضِ حُرمت ، طلوع نمی کند.سال، ماه، هفته و روز به حضورم آیند، عرض احترام نموده وقایع رابیان می نمایند.به عنوان لطفی ازسوی جناب حقّ جلّ جلاله ، سعدا(اهل بهشت) واشقیاء (اهل جهنّم) به حضورم عرض میشوند.چشمانم درلوح محفوظ دائماً درمشاهده است.من مستغرق در دریای شهود علم الهی هستم.نائب پدرم سرورمان فخر کائنات (ص)

هستم وبر روی زمین برترین وارث وی هستم."

حضرت غوث الاعظم برکرسی وعظ مدرسه خود می فرمودند :

" هرکدام از اولیاء قدم برجای پای یکی از پیامبران می گذارد. من برراه جدّم رسول الله (ص) هستم.برای انسانها شیوخی هستند، برای جن ها شیوخی هستند.امّا من شیخ همه آنها هستم.

حضرت غوث الاعظم دربستر وفات ،فرزندانشان را جمع نموده وفرمودند :

" ای نورچشمانم ، میان ذات ولائی من وشما فاصله ای مانند فاصله میان آسمان وزمین وجود دارد.از این رو ذات غوثیم را با کسی مقایسه نکنید واجازه ندهید مقایسه نمایند . "

به یکی ازفرزندانشان بنام عبدالجبّار فرمودند :

" ای پسرم ،تو یا درخواب هستی یا دربیداری.درولایت مقدّسم بمیرکه شما را بیدارکنم .یعنی به طریقتم به نیکی متّصل شو،و به ولایتم با صدق تمام وبا ایمان چنگ بزن که ازخواب غفلت بیدارشوی وبه مقامات عالی دست یابی."

یکبار چنین فرمودند :

" من فرای مخلوقات هستم ، ذاتم، ماورای عقل و عملکرد مخلوقات است ."

روزی نیز چنین فرمودند :

" مژده بادبرآنکه مرا می بیند، مژده به آنکه می بیند کسی را که مرا دیده است وبه آن کسی که مرادیده است را دیده،وآن کسی که دیده است کسی را که مرا دیده وآن که دیده است آن کس را که بیننده مرا دیده. من حسرت آن کسی هستم که مرا ندیده است ."

بالای کرسی وعظ به جماعت چنین فرموده اند :

" ای جماعت، زمانی که خواسته ای، آرزوئی ازجناب حقّ دارید با ذکر نام من آن را بخواهید.

ای انسانها، ای آنانکه درآسمانید، جناب حقّ درقرآن کریم فرموده است :

(الله آنچه را که نمی دانید آفریده) من از جزو همان هائی هستم که نمی دانید و دراین آیه شریفه بیان شده است. ای اهل دنیا ، به حضورم بیائید ، ازمن یادبگیریدو ای عراقی ها ، درنزد من احوالات شبیه لباس هائی است که برای پوشیدن درهرآن حاضرهستند.ازاین رویا با خوبی و یا آنچنانکه درآیه شریفه ذکرشده پس از فرستادن لشکرهائی برروی شما با ذلّت خواهید آمد.

شرافتم نزد الله درچنان درجه ای است که همگی پیامبران و اولیاء با بدن هایشان که زنده شده بود و روحهایشان که مرده بود درمجلسم حاضرشدند. "

حضرت غوث الاعظم عبدالقادرگیلانی هرزمان پس ازبرزبان راندن کلامهای عظیم چنین میفرمودند:

" ای جماعت، قسم به الله یاد میکنم که من صاحب سخنان دورشده ازشکّ وشبهه هستم.جداکننده داده ها،بنیانگذار امر شده ها هستم.سخنانم را تصدیق کنید.مسئولیّت گفته شده ها بپای کسی است که گفته.اگرسخنانم راتکذیب کنید برای دینتان ، دنیایتان وآخرتتان مُضِرّ خواهدبود.من همان شمشیر کشنده ذکرشده درآیه شریفه هستم.اگربرزبان مُهرِ شریعت نبود ، تمامی احوال پنهانتان را خبر می دادم.زیرا شما همانند لیوان شیشه ای دردستان من هستید.تکرار می نمایم اگر زبان غوثیم را شریعت نبسته بود احوال درونی وبیرونی تان را آشکار می ساختم.این علم زیرِ ردای عالِم است وآشکارنکردن اخبارِ مخفی اساس است ."

زبان ایشان

درکتاب " بهجت الاسرار" نوشته است :

حضرت غوث الاعظم فرمودند که :

درسال ۵۲۱ هجری درماه شوّال سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) را دیدم به من فرمودند :

" پسرم چرا صحبت نمی کنی ؟(وعظ نمی نمائی؟)"

عرض کردم : " یا جدّی یا سیّدی ، من زبان عربی نمی دانم درمیان عالمان بغداد چطور صحبت کنم؟"

به این صورت که عرض معذرت نمودم فرمودند :

" دهانت را بازکن " هفت باربا نفس مبارکشان بر دهانم فوت نمودند وامر فرمودند :

" پسرم برای انسانها وعظ کن، با نصیحت های زیبا انسانها را به راه جناب حقّ دعوت کن، به راه راست ارشاد نما. "

بلافاصله نمازظهر رابجا آوردم دراطرافم بسیاری اشخاص جمع شدند.علیرغم اینکه می خواستم صحبت کنم ، سنگینی وحالت انجمادی دست داد که نتوانستم دراین حالات بودم که سرورمان حضرت علی (ع) را دیدم که می پرسیدند " چرا حرف نمی زنی ؟" عرض کردم : " یا ابتاه (پدرجانم) درتنگنا ماندم ." امر فرمودند : " دهانت را بازکن." بازکردم و شش بار با نفس مبارکشان بر دهانم فوت نمودند. عرض کردم : " یا ابتاه سرورمان حضرت رسول (ص) هفت بار بر دهانم فوت نمودند چرا نتوانستم صحبت کنم ؟ " " پسرم چون درکناروحضور سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) بودی نتوانستی حرف بزنی ." پس ازفرمایش این جمله ناگهان از چشم ناپدید شدند. درآن لحظه دیگرتوانم برای ادامه سکوت را از دست دادم. به شور آمده شروع به صحبت نمودم :

" غوّاص فکر به دریای قلب غوص نموده، مروارید معرفت را به ساحل سینه بیرون کشد.سمسار زبان دان برای تعالی مقام ، عبادات را با پرداخت های ارزشمند خریداری می نماید ....."

سرورعارفان

ازمشایخ بزرگ نقل گردیده است :

روزی حاضرین درمجلس شیخ حمّاد الدّبّاس (قدّس سرّه) درمورد حضرت غوث الاعظم پرسیدند.دراین اثنا حضرت غوث الاعظم در دوران نوجوانی خود بود، شیخ حمّاد چنین جواب داد:

" بربالای سرحضرت غوث الاعظم دوپرچم دیدم ، این پرچمها از بهیمة الاسفل تا ملکوت اَعلی برافراشته بود.من دربالاترین افقها شنیدم که غوث الاعظم را باالقاب صدّیقین صدا می کردند . "

حضرت غوث الاعظم در دوران جوانی خود روزی به حضور حضرت دبّاسی آمده بودند.شیخ به محض مشاهده مرتبه والای ولایتی حضرت غوث بلافاصله به پا ایستاد وگفت :

" ای کوه عظیم که ازجای خود حرکت نکند، ای آنکه قدرومنزلت سعادتمندش دوبرابر است ، سلام برتو. " وایشان را درکنارخویش نشاند وپرسید : " میان حدیث وحرف چه فرقی هست؟" ایشان جواب فرمودند:

" حدیث شخص را از جواب مستغنی می دارد. سخن ازناحیه خطاب به سوی تو آید.دعاهای پیامبر با یک توجّه کامل به سوی حقّ جلّ جلاله اعمال دنیوی را ازهم دریده و به سوئی می اندازد که این خود ازبسیاری از اعمال سنگین برتر است . "

حمّادبا شنیدن این کلمات گفت :

" توسیّد عارفین عصرخود هستی ."

مرغ وتخم مرغ

ازمشایخ بزرگ نقل گردیده است :

روزی زنی به همراه فرزندش خدمت حضرت غوث آمده :

" ای سلطان اولیاء ، پسرم را می خواهم برای خدمت به ذاتتان به حضرتتان بسپارم.استدعا می کنم قبول بفرمائید ."

کودک پذیرفته شده و به اندرونی فرستاده شد.مدّتی بعد زن برای دیدن فرزند خویش به مدرسه مراجعه نمود.پسرخودرا درحالی که لاغرشده و درحال خوردن نان جو بود دیده و ازحُزن به خدمت حضرت غوث الاعظم رفت.حضرت غوث درآن اثنا مشغول خوردن مرغ بودند.زن با دیدن این حال عرض کرد:

" ای غوث، شما گوشت مرغ می خورید ، درحالی که نورچشم و دردانه پسرم ازخوردن تکه و خورده نان جو شبیه نخ خیّاطی شده ." حضرت غوث پاسخ نداده و به استخوانهای مرغ امرفرمودند :

" به اذن خدائی که به استخوانها جان می بخشد برخیز. " و مرغ درهمان حال زنده شد. سپس روبه زن نموده فرمودند :

" مقصدم رساندن پسرت به این مراتب معنوی است. پسرت وقتی به این مرتبه رسید هرغذائی که خواست بخورد به او ضرری نخواهد رساند."

زن با مشاهده این کرامت و فرمایش حضرت ،عذرخواسته رفت.حضرت غوث الاعظم روزی درحال عبور ازکوچه شخصی را دیدند که تخم مرغ پخته می فروخت. پانزده عدد تخم مرغ خریدند.درهمین اثنا ازقلب مبارکشان چنین گذشت : " ای کاش این تخم مرغ ها نپخته بود، درآن صورت به عنایت خدا ازآنها جوجه بدنیا می آمد." درهمان لحظه تخم مرغ ها به جنبش درآمده وازداخلشان جوجه ها بیرون آمدند.آنانکه این کرامت را مشاهده نمودند به حیرت افتادند.درمیان کسانی که این کرامت را مشاهده نمودند یکی از اولیاء هم بود.به نفرکنار خود گفت : " برو وبگو که شما در این جا مسافرو میهمان هستید چگونه است که کرامت نشان داده و تصرّف می نمائید؟"

وقتی آن شخص این سئوال راعرض کرد حضرت غوث الاعظم فرمودند :

" همه مخلوقات ، مکان وزمان درتصرّف جناب حقّ قرار دارند.کرامت نشان دادن بنده عاجز و

ضعیفی چون ما هیچ است.فرشته اَجَل جان شخصی که تورا به نزد من فرستاده است میخواهد.شخص جواب حضرت پیر را به آن گوینده رساند ودرلحظه ای که آن پیام تمام شد آن شخص افتاد و روح خود را تسلیم نمود.

وقتی کوچکی به بزرگی برخورد کند ، آن که کوچک است شکسته میشود.

چهل اسب

خبرکرامات بزرگ حضرت غوث الاعظم که به امر جناب حقّ جلّ جلاله زبان به زبان درهمه جا پخش می شد وازهرطرف برای متّصل شدن به حضرتشان ومالیدن صورتشان به خاک پای حضرتشان وفیض بردن درحدّ استعداد به حضورشان می آمدند.درویش صاحب تقوائی نیز از کشوری بسیار دور ،دست از زن وفرزند کشیده به سوی بغداد برای رسیدن به حضور حضرت غوث الاعظم بسوی بغداد براه افتاده بود.پس ازطیِّ راهی طولانی وخسته کننده به بغداد رسید.ضمن عبورازشهردرمحلی اسبهائی بسیار پرقیمت در اسطبلی دید.برروی اسبها پوشش هائی با تاروپودنقره بود و با زنجیرهای طلائی و نقره ای به اسطبل بسته شده بودند.وقتی پرسید این اسبها ازآن کیست؟ گفتند : " ازآن حضرت غوث" وقتی این راشنید ایمانش سست شد وشروع به این افکارنمود :

ذاتی که برای مالیدن صورتمان به خاک پایش آمده ایم اگرتا این حدّ اهل دنیا باشد چطور می تواند مقرّب حقّ تعالی ودوست اوباشد.از زیارت منصرف شده ومیهمان مدرسه ای شد.درهمانجا مبتلا به مریضی سختی شد.حکیم آوردند.طبیب گفت : " برای چهل روز ، روزی قلب یک اسب اصیل را اگربخورد بهبودی حاصل می کند." هیچ داروی دیگری هم نداردو اجازه آن اسبها هم فقط بدست حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) می باشد.سپس خدمت حضرت غوث الاعظم رفته وضعیّت را عرض نمودند.حضرت غوث الاعظم بلافاصله قبول فرموده وهمه چهل اسب را به آنها بخشیدند.درویش بیماردقیقاً تا چهل روز وهر روز قلب یکی از اسبها را خورده وشفا یافت. پس از بهبودی به همراه طبیب ها برای عرض سپاسگزاری به خدمت حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) رسید.درآن زمان حضرت غوث الاعظم به وی فرمودند :

" با دیدن اسبها دراسطبل ایمانت نسبت به ما متزلزل شده ومیهمان مدرسه دیگری شده بودی،

درحالیکه من آن اسبها را تنها به خاطر توخریده بودم.برای ما معلوم شده بود که بخاطر محبّتی که نسبت به من پیدا کرده بودی دست از زن وفرزند شسته از وطن دورشده به اینجا خواهی آمد، اینجا مریض خواهی شد وبه آن اسبها محتاج خواهی شد.درحالیکه تو با دیدن آن اسبها ایمانت را ازدست دادی و عشقت را ازدست دادی."

با شنیدن این فرمایش ، درویش به خطای خود پی برده توبه نمود وبا هزاران جان به حضرت عبدالقادرگیلانی(غوث الاعظم) متّصل و وابسته گردید.

شیر

درکتب معتبرنوشته شده است :

شیخ احمدزندفیلی (قدّس سرّه) درحال که سواربرشیری بود به زیارت اولیاء میرفته .هرکدام ازاولیاء نیز برای شیر شتری قربانی می نمودند.این شیخ روزی به بغدادآمد میهمان حضرت غوث الاعظم گردید.این عادت شیخ را به حضرت غوث عرض نمودند ایشان نیزفرمود :

" مادام که چنین است ازاسطبل گاوی بدهید." بدنبال اشخاصی که به اسطبل رفته بودند ازمقابل دراسطبل توله سگی افتاد.هنگام بردن گاوبرای شیر، این توله سگ هم بدنبال ایشان افتاده بود.وقتی به شیرنزدیک شدند، شیر با دیدن توله سگ به آن حمله کردتا بخورد.توله سگ بجای فرار با قدرت به آن حمله کرد وشیربزرگ را تکّه پاره نموده وکشت. وقتی شیخ احمد زندفیلی این کرامت بزرگ را دید فهمید که دربرابر حضرت غوث الاعظم مرتکب کوتاهی شده وپشیمان شده ومحزون گشت.به حضور ایشان رسیده به پای ایشان افتاد وهزاران عذرخواست و درعین طلب این بیت را خواند :

سگ درگاه میران شو چو خواهی قرب ربّانی

که برشیران شرف دارد سگ درگاه گیلانی

محی الدّین عربی

شیخ الاکبرحضرت محی الدّین عربی(قدّس سرّه) درباب هفتادوسوّم اثرخودبنام "فتوحات مکّیّه" چنین نوشته است :

" درمیان اولیاء درهرزمان ذاتی هست که برطبق آیه مبارکه (الله برمخلوقات خویش صاحب قدرت قاهره مطلق است) به جز جناب الله قدرتش برهمه چیزغالب است.ازآن ذات تمامی اشخاص جسور وبهادر ترسیده وپرهیزمی نمایند.صاحبان ادّعاها ودعاوی بزرگ درحضور آن ذات به حقّ اعتراف می نمایندو عدالت را به انجام می رسانند.صاحب این مقام متعالی شیخ ما سیّد عبدالقادرگیلانی است که دربغداد حضور دارد.قدرت وتصرّف ایشان برتمامی مخلوقات معلوم ومشهود می باشد.من با آن حضرت نتوانستم ملاقات نمایم.امّا با صاحب زمانمان(قطب) ملاقات نمودم .حضرت غوث درنزد الله از ایشان بالاتر وصاحب مرتبه والاتری است.چنانکه تا به امروز به غیرازحضرت غوث کسی به ایشان دسترسی نداشته است.واضح تراینکه رسیدن به مقامی که ایشان رسیده اند غیرممکن است. "

عالمان

شیخ احمد المفرّج (قدّس سرّه) نقل نموده است :

" روزی حدود صدتن ازعلمای فقه ومدرّسین برای پرسیدن سئوالاتی درمورد علوم مثبت (علوم امروز) ودرواقع برای ازچشم انداختن حضرت غوث الاعظم درمیان مردم به محلّ وعظ حضرتشان آمدند. من هم آنروز درآنجا بودم.به محض ورود آن علما حضرت غوث الاعظم سکوت نمودند.ازسینه مبارکشان نوری مانند برق آسمانی درخشید وبه سینه افرادی که وارد شده بودند سرازیرشد.فقها درمیان درد شروع به پیچیدن به خود، فریادزدن و پاره نمودن لباسهایشان پرداختند.سپس به نزد کرسی وعظ آمده به عذرخواهی پرداختندوصورتهایشان رابرپاهای حضرت غوث الاعظم مالیدند.ازمردمی که این واقعه را مشاهده نموده بودند چنان فریادی ازشوق بپا شد که شهربغداد ازشنیدن آن فریادها به ناله افتاد.سپس حضرت غوث الاعظم دست برسینه های ایشان کشید وبه هرکدام فرمودند :

" تواین مسأله را می خواستی بپرسی و جوابش این است... ."

پس ازبازگشت مجلس به حال اوّلیّه به نزد فقها رفته ازحالشان پرس و جو نمودم ، ایشان چنین اظهارداشتند :

" پس ازورود به مجلس ونشستن درآن همه آنچه آموخته بودیم را دریک لحظه فراموش کردیم، وگوئی تا آن روز هیچ نیاموخته ودرتاریکی جهالت مانده بودیم وسئوالاتی را که نیزبرای پرسیدن ازحضرت غوث الاعظم حاضرنموده بودیم همه ازخاطرمان رفت.وقتی دیدیم که از این حالت هیچ گریزی برایمان نیست ،دریافتیم که این تحت تصرّف حضرت غوث الاعظم بوده است.به خطاهای خویش با رفتن به حضورشان اعتراف نمودیم ودرخواست عفو نمودیم.لطف فرمودند وبا نوازش سینه هایمان تمامی دانسته هایمان به خاطرمان بازگشت.تمامی سئوالاتی راکه برای پرسیدن ازایشان حاضرنموده ودرآنجا فراموش نموده بودیم را به ما یادآوری نموده و پاسخ فرمودند. "

بعضی ازخصوصیّات ایشان

مشایخ بزرگ نقل نموده اند :

حضرت غوث الاعظم (قدّس سرّه) یک وجب ازدستار(طیلسان) خویش را ازپشت سر به بیرون می گذاشتند.ازبهترین نوع پارچه ها ولباس های مخصوص اهل علم به تن می فرمودند.سواربرقاطرمی شدند.برکرسی بلندی وعظ می نمودند، با صدای بلند وبا سرعت خطابه ایراد می فرمودند.همه به ایشان گوش سپرده، نصیحت ها را شنیده برای اجرای اوامرایشان تلاش می نمودند.روزهای جمعه اهالی منتظرتشریف فرمائی ایشان به مسجد شده واز ایشان برای اینکه دعا بفرمایند، عرض حال نموده ودرخواست شفاعت ایشان درنزد جناب حقّ جلّ جلاله را می نمودند.هیبت و وقاری غیرقابل وصف داشتند.ملاّ نورالدّین عبدالرّحمن جامی (قدّس سرّه) دراثرخویش به نام " نفحات الانس من حضرات القدس" می گوید :

" آنقدرغرق درعشق الهی بوده وتا آن حدّ غرقه درنورالهی شده بودند که با قدرت مقدّس خود حتّی می توانستند با چهل کیلو نان گندم ،گوشت دوگاو را میل نمایند بدون اینکه نیازی به تجدید وضو داشته باشند. دوسال هیچ چیزی تناول ننموده ودرحضور حضرت ربّ تعالی برسرپا ایستاده بودند، درپایان دوسال حضرت خضر علیه السّلام آمده وبا هم شیرنوشیده بودند.اکثر روزها روزه بودند ، درهرپنج وقت نماز مجدّد وضو می گرفتند.لباس تمیز می پوشیدند.پس از استفاده ازبوهای خوش ،با احترام به سوی قبله رو می نمودند.

همچنانکه ارباب علم دانند قوّت قلب سالکان ذکر (لاحول ولاقوّة الاّ بالله) و قوّت قلب عاشقان (لااله الاالله) می باشد.

دراثری بنام " مناقب الاولیاء" نوشته است :

" بعنوان یکی ازجلوه های الهی ، زمانی به چشم حضرت غوث الاعظم دردی دست داده بود مریدانشان عرض نمودند : اجازه بفرمائید دکتربیاوریم . درپاسخ فرمودند :

" تا زمانیکه حکیم واقعی وجود دارد آیا می توان به حکیم ظاهری امید بست؟"

دراین میان هنگام احتیاج به دفع ادرار، یکی ازمریدان ایشان نمونه ای از ادرار از ظرف گرفته نزد طبیبی برد.حکیم پس ازمشاهده ادرار پرسید این ادرار کیست؟ گفتند : " ازآن یکی از اولیاء بزرگ الهی است.تحلیل نموده بیماری را تشخیص دهید."

حکیم که یک یهودی بود، پس ازشنیدن آن جواب گفت :

" صاحب این ادرار هیچ بیماری خارجی ندارد ،به گمان من مبتلا به عشق الهی است . "

حکیم این را گفته وسپس با ذکر شهادتین مسلمان گردید.یهودیانی که می شنیدند حکیم مسلمان شده دسته دسته به وی مراجعه نموده می پرسیدند : تورا چه شده؟ چرا مسلمان شدی؟

حکیم : وقتی به داخل ظرف نمونه ادرار نگاه کنید درخواهید یافت .یهودیان با نگاه به ظرف به عنایت الهی همه مسلمان می شدند.ازداخل ظرف بوی گل و عنبر به مشام می رسیده ، دروازه های ملکوت بازشده ، عالم لاهوت کشف می شده. حتّی کارکنانی که نزد طبیب مشغول بودند می گفتند این شبیه ادرار نیست.دراین میان بیش از چهارصد زن ومرد به حضورحضرت غوث الاعظم رسیده عرض نمودند :

" ازبرکت ولایت خویش ماراهم ازگمراهی نجات دهید، شما که تنها با نگاه کردن به ظرف ادرارتان عدّه زیادی را خدا ازگمراهی نجات داد." پس ازاین التماس ها حضرت غوث الاعظم با افکندن نظری به ایشان همه آنها مشمول هدایت الهی شده و به مقامات والا نائل شدند.

مقامات ایشان

شیوخ بزرگ نقل نموده اند :

هنگامی که درمحلّ ولادت خود دراستان گیلان ایران نشسته بودند ، ندائی شنیدند :

" ای عبدالقادر، درنزد من دو مقام والا وجود دارد ، یکی عاشق بودن و دیگری معشوقیّت ، به تو کدامیک از اینها را بدهم؟ "

حضرت غوث (قدّس سرّه) سرّ این موضوع را ازمادر خود جناب فاطمه (قدّس سرّه) پرسیدند.مادرشان فرمودند :

" اگرباردیگرچنین تجلّی را مشاهده نمودی درخواست مقام معشوقیّت را بنما ."

حضرت غوث درپاسخ فرمودند :

" خواستن چیزی ازحضورالهی درحدّ من نیست ."

مادرمکرّمشان فرمودند :

" بخاطروجود این اخلاق محمّدی (ص) درتو مطمئن باش هردو را به تو می دهند. "

دراین اثنا خطاب رسید :

" ای عبدالقادر، برتو مبارک باد که هم مقام عاشقی و هم مقام معشوقی را به تو احسان نمودم . "

از عارفان شنیده شده است :

در روز میثاق، انسانها به صورت سه دسته در حضور الهی جمع می گردند.

یک- گروه پیامبران

دو- گروه اولیاء

سه –گروه صالحین

وقتی به این شکل محشور شدند، روح حضرت غوث الاعظم که دردسته دوّم قرار دارد عروج یافته به گروه پیامبران وارد می شود.

مقرّبین ایشان را ازگروه پیامبران گرفته به گروه اولیاء می آورند، این وضعیّت سه بار تکرار می شود ودر این حال به حضرت رسول اکرم (ص) عرض می شود.سرورمان حضرت پیامبر(ص)وقتی این را می شنوند تبسّم فرموده شفقت و التفات نموده ازدست ایشان گرفته وبرای ایشان درمیان صدّیقان و محبوب ها جا می دهندوچنین می فرمایند :

" امروز جای تو اینجاست.برتومژده باد که در روز قیامت در جنّت المأوی ودر مقام محمود با هم خواهیم بود . "

برخی از اوصاف ایشان

حضرت غوث الاعظم ،زودبه گریه می افتادند، ازجناب حقّ بسیار می ترسیدند، هیبت فوق العاده ای داشتند ، دعایشان مقبول بوده ، اخلاقشان زیبا وازرفتارهای ناشایست دوربودند.هیچ عصبانی نشده وجز ازجناب حقّ ازکسی استمداد نمی خواستند.نصرالهی پوشش او بود، علم ، مذهب او بود.معرفت در خدمت او بود.خطاب ، مژده اوبود.تفکّر پیام رسان او بود.حشرونشربا مردم خدمتکار و دوست اوبود.خوی او بسط بود.

شناسنامه

دراثری بنام " بهجت الاسرار ومعدن الانوار" نوشته شده است :

حضرت غوث الاعظم چنین فرموده اند :

" جناب حقّ به عنوان یک احسان عظیم، در دفتری نام تمام دوستان و مریدانم را ثبت نموده به بنده عطا فرموده اند. روزی ازموکّل جهنّم پرسیدم :

" آیا درمیان کسانی که درجهنّم می سوزند از نزدیکانم و مریدانم کسی هست ؟ "

و ایشان پاسخ داد :

" ازمریدان شما و نزدیکان شما کسی نیست ."

"با اذن و کرم جناب حقّ ولایت غوثیّه ام تمامی مریدانم را دربرگرفته است، آنان دراطمینان کامل بسرمی برند.اگرحتی مریدانم نتوانند ازگناه نجات یابند نیزبه دلیل محبوبیّت ذاتیم ازسوی حقّ تعالی جلّ جلاله برای ایشان کفایت میکنم. "

اشرف زاده رومی

شیخ قادری شیخ الولی ابن اشرف رومی (قدّس سرّه) دراثرش بنام " مزکّی النّفوس" فرموده است :

" حتّی اگرمریدم نتوانست ازگناه رهائی یابد، ولایتم برای مریدم کافی است.اگردرغرب مریدی ازمریدانم سرّش آشکارشده و به سختی بیفتد، ازشرق دستم را دراز نموده او را ازسختی نجات می دهم. "

به عزّت جناب حقّ در روز قیامت جلوی در جهنّم می ایستم و هیچکدام ازمریدانم را دچارآتش جهنّم نخواهم نمود.زیرا جناب حقّ جلّ جلاله به بنده وعده فرموده است هیچکدام از مریدانی را که به من وصل می گردند را به جهنّم نخواهد انداخت و نخواهد سوزاند.اگر کسی متّصل به ولایتم گردد قبول می کنم واو را مقبول جناب حقّ نیز می گردانم . از حضرات منکر ونکیر تعهّد گرفته ام که مریدانم را درقبرهایشان سختی نخواهند داد.

مریدانم از بخشش ها و احسان های خاصّ جناب حقّ به بنده سهم خواهند برد. "

درویش مصری

شیخ عارف ابو محمّد شاورالسّبطی المحلی(قدّس سرّه) نقل نموده است :

برای زیارت سرورمان حضرت غوث الاعظم (قدّس سرّه) ازمصر به بغداد آمده بودم.به حضورایشان رسیده بسیار ازفیوضات ایشان بهره بردم.سپس به صورت درویشانه ای برای بازگشت به مصر اجازه خواسته منتظرامر ایشان شدم. فرمودند که :

" مطلقاً ازکسی چیزی نخواه و ازکسی چیزی مپرس ."

سپس انگشت مبارک در دهانم گذاشته امرفرمودند که بمکم.مکیدم.سپس چنین فرمودند :

" رشد و هدایت را یافتی، ازفیوضاتم سهم دریافت نمودی به سلامت برو. "

بصورت درویشانه ای ازبغداد جدا شدم و راه مصر را درپیش گرفتم.ازبغداد تا رسیدن به مصر درتمام طول راه نه هیچ چیزخوردم و نه نوشیدم. بازهم توان وقدرتم از قبل هم بیشتر بود.

سیّد رفاعی

شیوخ بزرگ نقل نموده اند :

قطب السّیّد احمد الرّفاعی الحسینی الکبیر به مریدانشان امر و توصیه می فرمودند به زیارت حضرت غوث الاعظم بروند.

اگر کسی به قصد حرکت بسوی بغداد برای وداع با حضرت احمد الرّفاعی به ایشان مراجعه می نمود، ایشان چنین امر می فرمودند :

" به محض رسیدن به بغداد اوّلین کارتان زیارت باشد.تا سرورمان عبدالقادر را زیارت ننموده اید هیچ کاری انجام ندهید.حتّی اگروفات نموده باشند قبر مبارکشان را به محض رسیدن به بغداد زیارت نمائید.زیرا ایشان ازحقّ تعالی قول گرفته اند که اهل حال وشیوخ ویا کسانی که به طریقتی وارد شده اند، اگردر زیارت ایشان سستی نمایند ویا به تأخیر اندازند، درهای فیوضاتی که برای ایشان بازشده ویا تجلّیات ، ازایشان پس گرفته خواهدشد.چه بیچاره آن کسی که به شرافت زیارت حضرت عبدالقادر نائل نشود ."

نسب ایشان

نسب حضرت غوث الاعظم ازطرف پدرایشان بدین ترتیب میباشد :

- سیّدنا عبدالقادر
- صالح موسی
- عبدالله
- یحیی الزاهد
- محمّد
- داوود
- موسی الثانی
- عبدالله الثانی
- موسی الجوئی
- عبدالله المحر
- حسن المُثنی
- حسن بن علی بن ابیطالب (ع)

از طرف مادر ایشان نسب شریفشان :

- سیّدنا عبدالقادر
- السّیده امّ الخیر اَمَتُ الجبّار
- السّیّد عبدالله السَّمائی الزّاهد
- ابوجمال الدّین محمّد
- السّیّد محمّد
- السّیّد طاهر
- السّیّد ابوالعطاء
- السّیّد عبدالله
- السّیّد کمال الدّین عیسی
- الامام علاء الدّین محمّد الجواد(ع)
- الامام علی رضا (ع)
- الامام موسی الکاظم(ع)
- الامام جعفرصادق(ع)
- الامام محمّد باقر(ع)
- الامام زین العابدین علی (ع)
- الامام حُمام سیّدنا ابا عبدالله الحسین(ع)

- الامام سیّدنا علی بن ابیطالب (ع)

درکتاب " روض البساطین فی اخبار مولانا السّیّد عبدالقادر محی الدّین " نسب حضرت غوث الاعظم با دلائل متقن ارائه گردیده است .

درنسب حضرت غوث الاعظم عبدالقادرگیلانی هیچ اختلافی وجود ندارد و کاملاً روشن است. بعضی از آثاری که نسب مبارک ایشان را تثبیت نموده اند بدین شرح هستند :

- الکوکب الدُّرّیه
- تباکة الامام (عبدالرّئوف مناوی)
- تباکة الکبری(عبدالوهّاب شعرانی)
- نفحة الانس من حضرة القدس(عبدالرّحمن جامی)
- بحرالانساب(یافی)
- کنزالانساب (سیّد عطا)
- فضل الخطاب.
- نفخات الارض
- اسرارالجمال
- سرّالاقطاب
- اخبارالاخبارفی اسرارالابرار(بخاری)
- مرآت جهان نما
- سراج القلوب
- سفینة الاولیاء
- مناقب الغوثّیه مشجرة العالیة القادریّه
- تحفة القادریّه

- تنویر الابصار
- رسالة النسبت القادریّه
- رسائل السّیّد مصطفی ابسیادری
- رسائل حزب الاقدام
- رسائل الشیخ ابوالمعالی
- طبقات الاخبار فی اخبار الاخیار
- تاریخ ابن اخذل
- ذیل تاریخ ابن خُلکان المُسَمّی فوات الوفیات.
- تاج العروس فی شهر القاموس
- لُبّ الالباب فی انساب
- تاریخ ابن الوردا
- شروظ الذّهب فی خیرالنسب

وصیّت ایشان

حضرت غوث الاعظم (قدّس سرّه) به فرزند خویش حضرت السّیّد تاج الدّین عبدالرَّزّاق چنین وصیّت فرموده اند:

" پسرم ، جناب حقّ به تو و برادران و خواهرانت و تمامی مسلمانان توفیق احسان نماید.به تو وصیّت

می نمایم که به جناب حقّ تسلیم شو و بپیوند. به اوامرش گردن بنه، ازآنچه برحذرداشته برحذرباش .به احکام واوامر شریعت نهایت پای بندی را داشته باش.طریقت ما مبتنی براوامر قرآن کریم وسنّت سنیّه سرورمان حضرت پیامبر،جوانمردی(سخاوت)، سلامت صدر،تحمّل نمودن به آزارها، عفو نمودن سختی هائی که ازسوی برادران طریقت به تووارد میشود و بخشش استوار است.با فقرا باش.

آنان را دائماً به جلسات خویش دعوت کن.قلب ایشان را شاد کن.خودشان را شادکن.به شیوخ احترام بگذار.با برادران و خواهرانت خوش رفتاری نما.با دوستانت به خوبی رفتار نما، قلبشان را شادکن.

به کوچکترها وبزرگترها نصیحت کن، با نصیحت نمودن همه سعی کن ایشان را برای رسیدن به راه راست یاری نمائی.دشمنی راترک کن، امّا دشمنی دراموردینی مورد استثناء است.

حقیقت فقر به معنای محتاج نبودن شخص به اشخاصی مانند خویش می باشد.حقیقت ثروت توقّع نداشتن شخص از اقران خویش است.تصوّف یک حال است.رسیدن به آن با حرف ممکن نمی باشد.هنگام برخورد با یک فقیر با او وارد مباحث علمی نشو،ضمن رفتار نیک، تلاش کن دلش را بدست آوری، زیرا علم آن فقیر را خواهد راند و موجب آزار وی می شود.با رفتار نیکو انس حاصل می شود.

تصوّف براساس هشت خصلت بنا گردیده است :

- جوانمردی
- رضا
- صبر

- اشارت
- قربت
- لباس صوفی
- سیاحت
- فقر

اینها میراث بجا مانده از:

- فقرحضرت رسول اکرم(ص)
- جوانمردی وسخاوت ابراهیم (ع)
- رضای اسحق (ع)
- صبر ایّوب (ع)
- اشارت زکریّا (ع)
- غربت یوسف (ع)
- لباس صوفی یحیی (ع)
- سیاحت حضرت عیسی (ع) می باشند

با ثروتمندان با احترام و با فقرا با تواضع صحبت نما ، زیرا قلوبشان این چنین شاد می گردد.اخلاص را برای خویش مقصد قرار ده.اخلاصت چنان باشد که دیدار مخلوقات را رها کنی، رسیدگی به آنان را شروع کنی، درمورد وسائل و اسباب، جناب حقّ را متّهم نکن.

درتمامی احوال دربرابر جناب الله تعالی درخضوع باش و درطلب استرحام نما.از روی احتیاج ، آرزو وهمراهی ، عشق و نزدیک بودن به انسانها اعتماد مکن.

نه مخلوقات را بلکه خالق را مداوم یاد و ذکر نما و تلاش کن اورا ببینی.درمورد کارهایت به مقدّرات گردن بنه، به در رضا تکیه کن. به جناب حقّ التماس کن.به هیچ کس اعتماد مکن.فقط به جناب حقّ اعتماد کن، هرچه حاجت داری از او بخواه.

خدمت به فقرا را با سه چیز ادامه بده :

تواضع ، خوی خوش وخوشدلی

یعنی درحال زنده بودن و سلامت ، مانند مردگان به آرامش درون برس ، سپس با این صفا وتواضع و خوی خوش به فقرا خدمت کن .مقرّب ترین افراد به جناب حقّ شخصی است که اخلاق نیکوی خویش را وسعت داده ، زینت بخشیده باشد.عمل اصلح ، رونیاوردن به غیرحقّ است.

به فقرا صبر را توصیه نما، جناب حقّ را توصیه نما.

در دنیا دو چیز تو را کافیست : خدمت به اولیاء و عشق به فقرا.

فقیرحقیقی به غیر خدا محتاج نمی شود.

تصوّف و فقر دو چیز بسیار جدّی هستند.حاشا به اینها چیزی از شوخی و تفریح قاطی مکن.

اینها وصیّت من به تو و مریدانم (آنانی که می شنوند و آنانی که خواهند شنید) می باشد. جناب حقّ شما و ما را و تمامی مسلمانان را موفّق گرداند تا به این وصایا و سفارشات عمل نمائیم .

مددهای ایشان

امام یافقی درکتاب " بهجت الاسرارتکمیلة الروض الریاضین بخلاصة المفاخرفی اختصارمناقب سیّدنا السّیّد عبدالقادر " و امام شمس الدّین محمّد یحیی الحبیبی الانصاری در کتاب

" قلائد الجواهر فی مناقب السّیّد عبدالقادر " می نویسد :

حضرت عبدالقادرگیلانی (غوث الاعظم) چنین فرموده اند :

" اگر شخصی درکارهای دنیوی و اخروی خود به مشکل و دردسر بیفتد و امیدی برای نجات او نماند و چاره ای برایش نماند، به من پناه بیاورد ومدد بخواهد.از دردش نجات خواهد یافت و به هدفش خواهد رسید.شخصی که مبتلا به اضطراب سختی گردد، اگر ندا نموده مرا صدا کند از سختی نجات می یابد. اگر شخصی حاجتی داشته باشد و آن را نتواند بدست آورد، مرا وسیله قرار دهد و از جناب حقّ بخواهد به واسطه من، به حاجتش خواهد رسید و به هدفش خواهد رسید.

اگر شخصی بعد از سوره فاتحه یازده مرتبه سوره اخلاص در دو رکعت نماز بخواند و ده هزار صلوات برای سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) بفرسند، سپس بسوی بغداد یازده قدم برداشته درهرقدمش نامم را ذکر نماید.جناب حقّ جلّ جلاله حاجتش را برآورده خواهند فرمود. "

حال شرح دهیم که این نماز چگونه خوانده میشود.

قبلاً درمحلی که می خواهد نماز بخواند بوی خوش مثل عنبرپراکنده می کند و رو به قبله می نماید.

برای رضای الله ، دورکعت نماز اسرار(ویا حاجت) بجا می آورد.بعد از سبحانک، بسم الله و فاتحه ، یازده مرتبه سوره اخلاص(توحید) می خواند. در رکعت دوّم نیز بازهم پس از فاتحه یازده بار سوره توحید خوانده نماز را به پایان می رساند.پس از سلام به سجده رفته ، درسجده یازده مرتبه می گوید :

" یا شیخ الثّقلین، یا قطب الرّبّانی، یا غوث الصّمدانی، یا محبوب السّبحانی، یا محی الدّین ابا محمّد

السّیّد عبدالقادر الگیلانی اَغثنی وفی قضاء حاجتی هذهِ

گفته و حاجت خود را بزبان می آورد و با ذکر یا قاضی الحاجات سر از سجده برمی دارد.

به طرف بغداد یازده قدم برمی دارد و درهرقدم چنین می گوید :

" یا شیخ الثّقلین، یا قطب الرّبّانی ، یاغوث الصّمّدانی، یا محبوب السُّبحانی ابا محمّد السّیّد عبدالقادر الگیلانی. "

درپایان قدم یازدهم ، درحالی که برسرپاست وبه سوی بغداد است، انگشت بزرگ پای راست را بر روی انگشت بزرگ پای چپ می گذارد وبرای سرورمان حضرت پیامبر(ص) یازده مرتبه صلوات فرستاده ، یازده مرتبه سوره توحید ، یازده مرتبه سوره اذا جاء نصرالله را می خواند.سپس می گوید

" یا جنود الله و یا عبادالله اَغیثُونی واَمِدّونی فی قضاء حاجتی هذهِ"

و حاجت خود را بزبان می آورد ، سپس می گوید :

" یا قاضی الحاجات ، آمین، آمین،یا شیخ الثّقلین ، یا قطب الرّبّانی، یاغوث الصَّمَدانی، یا محبوب السُّبحانی ، یا محی الدّین السّیّدعبدالقادرگیلانی."

سپس روی سجّاده خود نشسته مشغول مراقبه می گردد. و صدوهشتاد بار می گوید : (لااله الاالله)

سپس برای دعا به سجده میرود و درسجده چنین می گوید :

" یا روح القُدُس و یاجنود الله و یا عباد الله اَغیثُونی واَمِدّونی فی قضاء حاجتی هذهِ (و حاجت خود را بیان می کند.)

سپس با ذکر " یا قاضی الحاجات امین امین . بپایان می رساندو به یازده فقیر صدقه می دهد.

وفات ایشان

شیوخ بزرگ نقل نموده اند :

وقتی زمان بازگشت حضرت غوث الاعظم به عالم ملکوت (وطن اصلی) رسید، هاتف این فرمان را رساند : " باز آی ، ای نفس مطمئنّه "

با شنیدن این ندا عالم ناسوت به گریه افتاد ،عالم ملکوت شاد گردید.نزدیک صبح روز شنبه یازده ربیع الاوّل سال ۵۶۱ هجری ایشان وفات نمودند.نماز ایشان به همراه جمعیّت بسیار زیادی بجا آورده شده ودر باب الزج، در مزاری که برای ایشان حاضرشده بود دفن گردیدند.درمورد روز وفات ایشان اختلاف وجود دارد.درکتاب بهجت الاسرار نهم ربیع الآخرسال ۵۶۱ هجری به عنوان روز وسال وفات ایشان ذکر شده است.

حضرت سبط ابن الجوزا درکتاب تاریخ " مرآت الزّمان " می گوید :

" حضرت غوث الاعظم درسال ۵۶۱ هجری وفات نموده اند. ازکثرت جمعیّت این احتمال وجود دارد که شبانه دفن شده اند.زیرا برای حضور درتشییع جنازه ایشان کسی در بغداد نمانده بود.تمامی اهل بغداد حاضرشده بودند.محلی به نام حلیه و تمامی راهها وکوچه ها پرشد. از این رو روز مجالی برای دفن پیدا نشد. "

درتاریخ ابن نجّار چنین نوشته شده است :

" وفات حضرت غوث الاعظم درشب شنبه دهم ربیع الآخرنزدیک صبح صورت گرفته است.ازپسران ایشان السیّد عبدالوهّاب امام جماعت شده بقیّه پسرانشان ،شاگردانشان و مریدانشان جماعت را تشکیل داده نماز بجای می آورند و درباغچه مدرسه خودشان به خاک سپرده میشوند. "

وقتی وفات ایشان نزدیک میشود حضرت غوث الاعظم(قدّس سرّه) به فرزندانشان می فرمایند :

" نزدیکم نباشید ، ازمن دور بایستید، اگرچه ظاهراً به همراه شما هستم امّا درحقیقت دیگرانی درکنارم هستند، اطرافم را خالی کنید.با ادب بایستید ، برای ایشان جا راتنگ نکنید ."

سپس این جمله را به مدّت یک شبانه روز تکرار فرموده اند :

" و علیکمُ السَّلام و رحمة الله و برکاته ، غفر الله لی و لکم و تاب الله عَلَیَّ وعَلیکُم .بسم الله ..."

پسرشان حضرت السّید الشیخ عبدالرزّاق چنین فرموده اند

"پدرم دراین اثنا دستانشان را بلند فرموده و فرمودند :

" و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته توبو و ادخلی فی صف اذا اجل علیکم "

هنگامی که وفات ایشان نزدیک شد پس از فرمایش (رفقاً ، رفقاً) فرمودند : " السلام علیکم اجی علیکم" هنگامی که فرشته اجل آمدند فرمودند :

" ازمن کسی چیزی نپرسد ."

دراین اثنا پسرشان السیّد الجبّار ازپدرشان پرسید :

" پدرجانم ،آنچه که دروجود شما باعث درد می شود چیست ؟"

" تمامی اعضایم درد می کنند، به جز قلبم ، چونکه قلبم با جناب حقّ همراه است ."

پسرشان سیدشیخ عبدالعزیز پرسید : " مریضی تان چیست ؟"

" مریضی من را کسی نمی تواند بفهمد، نمی تواند درک کند. انسان ، جن و ملک نمی تواند بفهمد.عقلش نمی رسد.علم الهی با حکم الهی کم نمی شود.حکم تغییر نمی نماید.جناب حقّ هرکه را بخواهد نابود می کند، تغییر می دهد ، وآنکه را بخواهد ثبات می بخشد.ازکارهای خدا سئوال نمی شود امّا او می پرسد . "

پسرشان شیخ سیّد موسی گفته است که پدرشان درحالی که ذکر الله الله می فرمودند صدایشان رفته رفته کم شده و درنهایت خاموش شدند.

فرزندان ایشان

شیخ ابن نجّار درکتاب خود بنام " تاریخی" نقل می نمایند:

" شیخ سیّد تاج الدّین عبدالرّزاق نقل نموده است :

" پدرم صاحب چهل و نه فرزند شد .ازاینان بیست و هفت پسر و بقیه دختر بودند.روزی پدرمان بیمارشده و دربستربودند وبیماریشان افزوده گردید و بیهوش شدند.ما همه برسر ایشان جمع شده می گریستیم.مدّتی بعد به خود آمدند و چون ما را دراین حال دیدند فرمودند :

" گریه نکنید ، من با این بیماری ازدنیا نخواهم رفت.زیرا پسری بنام یحیی خواهم داشت .او هنوز بدنیا نیامده است. "

از این بیماری بهبود یافتند بعدها از مادری حبشی ، یحیی بدنیا آمد.یحیی آخرین فرزند پدرمان است.مدّتی بعد حضرت غوث الاعظم وفات نمودند.

نام برخی از فرزندانشان چنین است :

- السیّد سیف الدّین عبدالوهّاب (۵۹۳-۵۲۲)
- السیّد شرف الدّین عیسی (متوفی در ۵۷۲) تعداد زیادی کتاب داشته اند.ازجمله "جواهرالاسرار"
- السیّد شمس الدّین عبدالعزیز (متوفی در ۵۷۲)
- تاج الدّین ابوبکرالسیّد عبدالرزّاق (۶۲۳-۵۲۸)

- ابواسحق السیّد ابراهیم (متوفی در ۷۰۰)

- السیّد ابوالفضل محمّد (متوفی در ۶۰۰)

- السیّد عبدالرحمن عبدالله (۵۸۷-۵۰۸)

- السیّد ابوزکریّا یحیی (۶۰۰-۵۵۵)

- السیّد صالح .

- السیّد ضیاءالدّین ابونصرموسی (۶۱۵-۵۳۹)